



## از سَرَم‌ها تا آلان‌ها: عنصری ایرانی در تاریخ اروپا

ریچارد فُلتنز

برگردان: پویا غلامی



fold-era.com

## از سَرَم‌ها تا آلان‌ها: عنصری ایرانی در تاریخ اروپا | ریچارد فلتز<sup>۱</sup>

کمابیش همه‌ی آلان‌ها بلندقامت‌اند و زیبا؛ موی ایشان به زردی می‌زند. چابکی‌شان در به‌کارگیری جنگ‌افزار، و حتا درندگی ملایم نهفته در طرز نگاه‌کردن‌شان ترس‌آور است... کام دل‌شان خطرکردن و جنگیدن. بخت‌یار می‌انگارند آن جنگاور را کاندرا میدان نبرد جان دهد؛ پس سالخورده‌گان و هم‌آنان که بر اثر پیشامدی جان‌بازند را پایمال‌شده و ترسو انگارند؛ به ریشخندشان گیرند. پیکارجوی آلانی هیچ مگر کشتن دشمن را نستاید؛ ایشان پوست سر قربانی برکنند و آنرا چون نشانِ فخر و شکوه، زینتِ جنگی اسپانِ خویش سازند.

– آمیانوس مارسلینوس<sup>۲</sup>، *Res Gestae*. (حوالی ۳۷۵ میلادی)

سرزمین‌هایی که هرذت<sup>۳</sup> دیار سَرَم‌ها<sup>۴</sup> برمی‌شمرد درست در شرقِ دیار سکایی‌ها<sup>۵</sup> قرار دارند، خاصه ناحیه‌ی بین دو رودخانه‌ی دُن (به یونانی: تانائیس) و وُلگا در شمال دریای کاسپین. به نظر می‌رسد این دو دسته از مردمان [سَرَم و سکا]، که نه ملت‌هایی جدا از هم بل اتحادیه‌های ایلیاتی به شمار می‌آمدند، تنها بخشی از پیوستار جمعیت‌هایی شدیداً بهم‌مرتبط بودند که سراسر از شمال کاسپین تا مغولستان با تفاوت‌هایی اندک گسترده بوده‌اند. سَرَم‌ها (که گاهی ساروماتی‌ها نیز خوانده شده‌اند، و این احتمالاً بازتاب یک تلفظ کهن‌تر است) به «زبان سکایی» به قولِ هرذت «ناجوری» سخن می‌گفتند<sup>[۱]</sup>. به دیگر گپ، این دو گروه به گویش‌های اندکی متفاوت از یک زبان سخن می‌گفتند. سَرَم‌ها که [در قیاس با سکایی‌ها] ارتباط کمتری با یونانیان داشتند تحت تأثیر هلنی‌گرایی قرار داشتند و ظاهراً سنت‌های باستانی آریایی (چون نیایش آتش) را به درجاتی بیش از سکاییان اروپایی حفظ کرده بودند.

یونانیان نیز بین این دو دسته تفاوت قائل می‌شدند – گرچه در عین حال آن‌ها را بخشی از یک فرهنگ واحد، و گسترده‌تر «سکایی» – در نظر می‌گرفتند، خاصه با تأکید بر نقش زنان در جامعه‌ی سَرَم‌ها. هرذت افسانه‌ای را بازگو می‌کند که بنا بر آن، سَرَم‌ها در اثر ازدواج بین طبقه‌ای از زنان جنگاور – آمازنی‌ها یا همه‌زنان<sup>۶</sup> اصیل – و مردان سکایی پدید آمده‌اند. نویسندگان سپسین یونانی چون سیلاکس کاذب<sup>۷</sup> (سده‌ی چهارم پیش از میلاد) با دقتی

<sup>۱</sup> این برگردان را، با مهر و احترام، نخست به دوستان مهاجرم، و سپس به رقیه بهزادی تقدیم می‌کنم که کوشش‌هایش، به‌ویژه در سکاها (تامارا تالبوت رایس، ۱۳۷۰) و قوم‌های کهن (۱۳۸۴)، برای من پرتوی بودند در دل تاریکی‌ها، و به‌زبان اصطلاح‌شناختی دلوز و گتاری در هزار فلات، گام‌هایی نظرگیر در نقشه‌نگاری‌های کوچک‌شناختی و درک شگفتی‌ها و پیچیدگی‌های ماشین جنگ کوچک‌گان برخاسته از این زمین‌تاریخ. امیدوارم خاصه در برگردان اسامی خاص اشتباه بزرگی نکرده باشم و سپاسگزار خواهم شد اگر خواننده‌ی آگاه مرا از خطاهای احتمالی باخبر سازد. این متن برگردانی است از فصل دوم (صص. ۳۵–۵۸) این کتاب؛

Richard Foltz, *The Ossetes: Modern-Day Scythians of the Caucasus*, I.B. Tauris; Bloomsbury Publishing Plc; 2022.

<sup>۲</sup> Ammianus Marcellinus

<sup>۳</sup> Herodotus

<sup>۴</sup> Sarmatians;

سَرَم‌ت یا سَرَم‌ها. سَرَم یا همان سلم در جهان اسطوره‌شناسی ایرانی یکی از سه پور فریدون بود. شرح زنده‌یاد علی‌اکبر مظاهری را در نظر بگیرید: «فریدون در سپارش‌نامه‌اش جهان را در راستای جاده‌ی ابریشم سه بخش کرد: مشرق را به تورها/تخارها/تایوئه‌چی‌ها سپرد، مرکز را به ایرگ/ارگ/اشکانیان، و مغرب را به سَرَم/سَرَم‌ت/سَرَب‌ها/کریمه واگذاشت. این تقسیم سه‌بخشی جهان در راستای جاده ابریشم حاکی از وضع موجود در فردای پیروزی بزرگ ایرانیان بر دولت رم (۵۳ پیش از میلاد)، در نبرد حران، غلبه بر کراسوس، سردار رومی است...» – مظاهری، جاده‌ی ابریشم (جلد یکم) ترجمه ناصر ملک‌نوبان، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ۲۸۹–۲۹۱؛ نیز بنگرید به اثر دیگرش، خانواده‌ی ایرانی در روزگار پیش از اسلام، ۱۳۷۷، ۴۳۸.

<sup>۵</sup> Scythians

<sup>۶</sup> Amazons

درباره‌ی تبدیل همه‌زن [hamazana] ایرانیان به آمازن [amazones] نزد یونانیان، بنگرید به استدلال‌های ریشه‌شناختی علی‌اکبر مظاهری، خانواده‌ی ایرانی در روزگار پیش از اسلام، نشر قطره، ۱۳۷۷، ۳۴۸؛ و خصوصاً جاده‌ی ابریشم، جلد یکم، ترجمه ناصر ملک‌نوبان، پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ۵۷۱–۵۷۲. فردوسی آورده: «که آن شهر یکسر زنان داشتند / کسی بر در شهر نگذاشتند / سوی چپ به کردار جوینده‌مرد / جوشن پیوشد به روز نبرد / سوی راست پستان به سان زنان / به سان یکی نار بر برنیاں / چو دانا به نزدیک ایشان رسید / همه شهر زن دید و مردی ندید... بی اندازه در شهر ما برزن است / به هر برزنی ده‌هزاران زن است». نیز برای مطالعه‌ی بیشتر بنگرید به «گمانه‌زنی‌هایی درباره‌ی پس‌زمینه‌های ایلیاتی زن سَرَم‌تی نزد ماژخ»، در وب‌سایت MindMotor، بهمن ۱۴۰۱.

<sup>۷</sup> Pseudo-Scylax

تردیدآمیز سرم‌ها را «زن سرور» (*gynaikokratoúmenoi*) می‌خواند.<sup>[۲]</sup> بنا به هیپوکراتس<sup>۱</sup> (درگذشته در حدود ۳۷۰ پیش از میلاد)، زنان سرمتی تا زمان ازدواج جنگجو باقی می‌ماندند و تا وقتی در میدان نبرد دست کم سه دشمن را از پای درنیاورده بودند همسری اختیار نمی‌کردند. به گفته‌ی او، این زنان سینه‌ی راست خود را در کودکی داغ می‌زدند «تا از رشدش جلوگیری شود و تمام نیرو و اندازه‌ی سینه‌ی راست به شانه‌ی راست و بازوی راست‌شان منتقل گردد.»<sup>[۳]</sup> هیپوکراتس همچنین زنان سرمتی را برخوردار از خویشکاری دین‌یارانه می‌داند، و این موضوع با کشف اشیای آئینی چون جام‌ها و محراب‌های کوچک در گورهای زنان ناحیه‌ی اورال جنوبی و نواحی شرقی‌تر تأیید شده است.<sup>[۴]</sup> عمل تغییر شکل دادن جمجمه - ایجاد جمجمه‌های کشیده از طریق محکم‌بستن سر کودک طی دوره‌ی رشد ابتدایی - در میان آلان‌ها رواج داشت و این عمل در سده‌ی دوم میلادی آغاز شد و ممکن است نخستین بار سرم‌هایی که در جوار هون‌های آغازی<sup>۲</sup> در آسیای میانه می‌زیستند نیز پیش از مهاجرت‌های‌شان به سوی غرب، این رسم را از هون‌ها گرفته باشند.<sup>[۵]</sup>

منابع کلاسیک نام‌های شماری از ایلیات‌ها یا قبایل «سرم [سرمتی]» را برشمرده‌اند، از جمله، اُرسی [اُرسی]، یازبگ‌ها، سیراک‌ها/سیراس‌ها، لیمگنت‌ها، اگرگنت‌ها، ژکشلنی‌ها [رخش‌آلانی‌ها]، و آلانی‌ها<sup>۳</sup>. دو ایلیات سربوی و هُراتی<sup>۴</sup>، نیاکان صرب‌ها [سرب‌ها] و کروات‌های امروزی نیز در اصل و ریشه، ایلیات‌های سرمتی ایرانی‌زبان بوده‌اند. به سده‌ی دوم میلادی که می‌رسیم اصطلاح «آلان» در متن‌های یونانی-رومی جای اصطلاح «سرمتی» را می‌گیرد، لیک در این جا احتمالاً با پیامدهای تغییری در مناسبات قدرت بین‌ایلیاتی طرف هستیم و نه جایگزین شدن عملی مردم با مردمی دیگر. از این لحاظ، به نظر می‌رسد که توصیف ایشتونویتس و کولچر<sup>۵</sup> مبنی بر این که «آلان‌ها رهبری اتحادیه‌ی ایلیاتی سرمتی را طی سده‌ی یکم میلادی به دست گرفتند»<sup>[۶]</sup> روش مناسبی در توضیح مسئله است. بطلمیوس<sup>۶</sup> (سده‌ی دوم میلادی) آلان‌ها را با عنوان سکایی<sup>[۷]</sup> مورد اشاره قرار می‌دهد (که این حاکی از کاربست گسترده‌تر آن اصطلاح است)، و آمیانوس (سده‌ی چهارم میلادی) می‌گوید که آلان‌ها بازماندگان ماساژت‌های<sup>۷</sup> آسیای میانه‌اند<sup>[۸]</sup> - که این هم احتمالاً درست است - اما به مستقیم‌ترین نحو می‌توان آلان‌ها را با نیاکان سرمتی‌شان یکی انگاشت.

هنگام بررسی این نام‌ها باید به خاطر داشت که آن‌ها ضرورتاً واقعیتی ایستا را بازتاب نمی‌دهند زیرا پیوندهای قبیله‌ای کمابیش پیوندهایی با جریان ثابت بودند و نام‌ها می‌توانستند در گذر زمان معانی گسترده‌تر، یا متضاد، یا دیگرگونی بیابند. همچنین، ماهیت تاریخ‌نگاری مکتوب چنین است که گرایش دارد تا چارچوب‌های تمدن یکجانشین را بر چارچوب‌های تمدنی کوچندگان فرافکند، که خود این امر می‌تواند به تحریف‌ها یا بزرگ‌نمایی‌هایی راه برد. به‌طور کلی باید به یاد داشته باشیم که جوامع کوچ‌رو ساختارهای فیزیکی ثابت یا نهادهای شهری نداشتند، به دیگر گپ، کسی که در منابع به‌عنوان «شاه» مورد اشاره قرار می‌گیرد احتمالاً جز یک رئیس (\*aldar، آسی: ældar) یا بزرگ یک ایل قدرتمند نبوده است، و «پایتخت» چنین جامعه‌ای نیز چیزی نبوده جز شماری بنا یا حتا تنها گردهم‌آمدن تعدادی چادر یا گاری، و به همین ترتیب. در این بستر برخوردار از قدرت عمدتاً عبارت بود از مقدار زمینی که برای چراکردن دام‌ها در تملک شخص است، ظرفیت گرفتن باژو-خارج از جمعیت‌های مسکون [یکجانشین]، و ظرفیت مالیات‌گرفتن از بازرگانان عبوری یا دستبردزدن به آن‌ها در دادوستدهای دوردست.

نیروهای پویش‌آفرین مهاجرت‌های دسته‌جمعی در سرتاسر استپ سبب پیدایش الگویی تکرارشونده در طی تاریخ شده است. استپ محیطی ست‌خشن، و حتا اندکی تغییر در جمعیت یا اقلیم می‌تواند بقای کوچندگان و بودویش آن‌ها را تهدید کند. در برخی وهله‌ها، رویدادی - چون قحطی شدید، یا گردهم‌آبی شمار زیادی از ایلیات‌ها در پشت یک رهبر کاریزماتیک - سبب به‌جریان‌افتادن سلسله‌رخدادهایی می‌شود که به موجب‌شان یورش‌های یک جمعیت به جمعیتی دیگر، آن‌ها را به قلمروی کناری‌شان می‌راند، و اهالی قلمروی کناری را نیز دستخوش تحرکاتی می‌کند. این تحرکات موج‌گون سرانجام موجب تماس کوچندگان با جمعیت‌های استقرار یافته [یکجانشین] می‌شوند.

<sup>۱</sup> Hippocrates

<sup>۲</sup> proto-Huns

<sup>۳</sup> the Aorsi, the lazyges, the Siraces, the Limigantes, the Agragantes, the Rhozolani, and the Alani

<sup>۴</sup> The Serboi and Horoati

<sup>۵</sup> Istvánovits and Kulcsár

<sup>۶</sup> Ptolemy

<sup>۷</sup> Massagettee

به نظر می‌رسد سده‌ی سوم پیش از میلاد سده‌ای بس آشوب‌خیز بوده است. طی همین دوران بود که تازش‌های پیاپی قبایل هون‌های آغازی که از شرق سیبری سربرآورده بودند چینیان را واداشت تا دیوار بزرگ چین را بسازند. پیامدهای این امر در میان ایلیات‌های سگه<sup>۱</sup> وابسته به اتحادیه‌ی ماساژت‌ها احساس شد، و عکس‌العمل برخی از ایشان نیز کوچیدن به سوی جنوب به قصد هجوم به بلخستان و شمال‌غرب هند بود. به نظر می‌رسد که هون‌ها به لطف تیروکمان‌هایی جدید که بزرگ‌تر و قوی‌تر از تیروکمان‌های آریاییان و قادر به نفوذ به زره‌ها بودند، توانستند بر کوچندگان آریایی<sup>۲</sup> چیره شوند.<sup>[۹]</sup> به این ترتیب، فرایندی طولانی آغاز شد که به وسیله‌اش مردمان آلتایی<sup>۳</sup> آهسته‌آهسته جای مردمان ایرانی‌زبان آسیای میانه را گرفتند، استحالته‌ای که در زمانه‌ی حاضر تقریباً به فرجام خود رسیده است، و تاجیک‌ها و پامیریان<sup>۴</sup> استثناء‌هایی بر این قاعده‌اند.

دیگر طوایف ماساژت به غرب، به سوی آبریز وُلگا، روی نهادند که از اورال تا دریای کاسپین گسترده بود، و این چنین، عناصر فرهنگی جدیدی را به میان مردمان سَرم که هنوز در آن‌جا می‌زیستند بردند. خاصه با نظر به اشتراک‌های میان این دو دسته از مردمان، می‌توان فرض کرد که ماساژت‌ها مشکل چندانی در یکی‌شدن یا درآمیختن با جوامع سرمتی نداشته‌اند، و اینکه در ذیل مناسبات همواره متغیر قدرت میان بزرگان ایل و سردودمان‌های‌شان، بسیاری از توده‌های معمولی به‌راحتی با هم درآمیختند. به یاد داشته باشیم که کوچندگان اغلب رها از هرگونه اقتدار نهادینه می‌زیستند، طوری که شمار زیادی از آن‌ها می‌توانستند ذیل رهبری کاریزماتیک برای اهدافی چون غارت و چپاول گرد هم آیند و سپس هر یک به سی خویش شود. چرخش در سمت‌وسوی هم‌پیمانی‌های کوچگرانه تابع تحولات و چرخش‌های سیاسی بود، طوری که تغییر در سویه‌ی ظاهری اتحادیه قبيله‌ای می‌توانست درجه‌ی بالاتری از پیوستگی اجتماعی بنیادی را پنهان دارد.

در بین کوچندگان که از آسیای میانه مهاجرت کردند قبیله‌ی عمدۀ نزد یونانیان به نام اُرسی [اُرسی] شناخته می‌شد، نامی که از واژه‌ای ایرانی به معنای «سپید» (آسی: *URS*) نشأت گرفته و حاکی از این است که آن‌ها در غرب می‌زیسته‌اند (که غرب در اینجا یعنی در غرب دیگر طوایف آسیای میانه). به نظر می‌رسد آن‌ها همان کوچندگان باشند که در منابع چینی ذیل عنوان یانچای [یاتسای]<sup>۵</sup> آمده‌اند؛ گروهی از مردمان کوچ‌رو که در شمال دریای کاسپین می‌زیستند، «که آن‌ها را آلان نیز می‌خوانند.»<sup>[۱۰]</sup> (شماره‌ی از جای‌نام‌ها بین دریاچه‌ی آرال و دریای کاسپین خاطره‌ی حضور آلان‌ها را تا به امروز حفظ کرده‌اند، از جمله آلان‌کلا، قزل‌آلان، و کِرک‌آلان<sup>۶</sup>). یکی از زیرگروه‌های این مردمان، «آلان‌های غربی»، به سوی ناحیه‌ی پایین‌دست دنیپر<sup>۷</sup> رفتند، و جای گروه‌های سکایی باشنددهی آن‌جا را گرفتند یا آن گروه‌ها را در جمعیت خود جذب کردند. مردمان اُرسی [اُرسی] که اینک قلمروهایی در اختیار خود داشتند که آسیا را به اروپا و خاورمیانه پیوند می‌دادند، توانستند با وضع مالیات بر بازرگانانی که از آن‌جا می‌گذشتند ثروتمند شوند.

اعمال هژمونی ارسی‌ها بر راه‌های تجاری تأثیری زیان‌بار بر اقتصاد شاهنشاهی یونانی‌سکایی بُسفری (حدود ۴۳۸ پیش از میلاد تا ۳۷۰ میلادی) گذاشت که در امتداد کرانه‌های ساحلی شرقی و غربی دریای اَزف واقع شده بود. طی چند دهه کشاکش قدرت داخلی طی نخستین سده‌ی این دولت، که در اصل توسط بازرگانان یونانی تأسیس شده بود، حکمرانی سه سده‌ی بعد به دست دودمانی درآمیخته از دو تیره‌ی سرمتی و تراسیایی [تراکیایی]<sup>۸</sup> افتاد که دولت متکی<sup>۹</sup> به امپراتوری روم بود، چه دولت روم آن را چون پایگاهی حیاتی رویاروی نفوذها و تعرض‌های کوچندگان استپ می‌انگاشت. زبان یونانی زبان رسمی شاهنشاهی بُسفری باقی ماند، اما رسوم و فرهنگ آن ناحیه - به‌ویژه سبک‌های پوشش - به‌طرزی فزاینده به سبک سرمتی گرایید.

<sup>۱</sup> Saka; سیت‌ها/اسکیت‌ها، یا سکایی‌های شمال‌شرقی کاسپین

<sup>۲</sup> Aryan nomads

<sup>۳</sup> Altaic

<sup>۴</sup> the Tajiks and the Pamiris

<sup>۵</sup> Yancai

<sup>۶</sup> Alan-Kala, Kyzyl-Alan, and Kyrk-Alan

<sup>۷</sup> Dnieper

<sup>۸</sup> Thracian

<sup>۹</sup> Client state; دولت اقماری، تحت‌الحمايه، وابسته یا دست‌نشانده

در این جاست که نمادهای دینی-جادویی رمزآلودی که به نام تمغا می‌شناسیم برای نخستین بار سربرآوردند. معنا و مقصود این علائم هنوز آنقدرها درک نشده‌اند، گرچه تا به امروز چنین نمادهایی به منزله‌ی ابزار نشان‌گذاری کردن مایملک در سرتاسر قفقاز متداول و محبوب بوده‌اند. در دوران آغازین مدرن، اشراف لهستانی تمغاها را در نشان‌های خاندانی خود به کار گرفتند تا بر تبار فرضا سرمتی خود تأکید کنند، لیک امروزه چنین داعیه‌هایی [درباره‌ی انتساب دودمانی و تباری] عموماً چندان معتبر انگاشته نمی‌شوند.

ایلیات‌های سرمتی معروف به سیراک‌ها<sup>۲</sup> (یونانی: سیراکوی) پهن‌دشت‌ها یا استپ‌های میان رود دُن و قفقاز شمالی را اشغال کردند. بنا به سولی میرسکی<sup>۳</sup>، آن‌ها «یونانی‌شده‌ترین سَرْم‌ها بودند، در حالی که توآمان به‌طور گسترده در سرمتی‌سازی شاهنشاهی بُسُفری نیز مشارکت داشتند» و گواهِ این موضوع اقلام کشف‌شده از گورهای بُسُفری است.<sup>[۱۸]</sup> برخلاف پس‌زمینه‌ی معمول مردمان کوچ‌رو، سیراک‌ها منزلگاه‌هایی برای یکجانشینی ساختند و دست به کشاورزی زدند، و گندم و جو و ارزن کاشتند. آن‌ها همچنین با چرخ سفالگری دست به تولید سفالینه زدند، خصوصاً تُنگ‌هایی با دسته‌های حیوان‌شکل. تدفین‌های به شکل تل یا سنگ چین [گورپشته] همچون تدفین‌های اوست-لایینسک<sup>۴</sup> نزدیک محل تلاقی دو رود کوبان و لَبِه، در شرق کراسنودار گنجینه‌ای غنی از فرهنگ مادی سیراکی را در اختیار باستان‌شناسان قرار داده است، شامل تسلیحات باستانی، جواهرات، ظرف‌ها و حیوانات-گرچه به‌طرزی عجیب اسب در میان این حیوانات یافت نشد. از سیراک‌ها پس از سده‌ی دوم میلادی یاد نشده است، اما فرض بر این است که آن‌ها در جمعیت آلان‌هایی ادغام شدند که طی سده‌های بعد در همان ناحیه می‌زیستند.

در میانه‌ی نخستین سده‌ی میلادی برخی از رکسلانی‌ها [رخش‌آلانی‌ها: آلان‌های سپید یا رخشان] به والاخیا<sup>۵</sup>، بر سرحدات مرز امپراتوری روم رسیدند. آن‌ها چند بار به استان مُسیا<sup>۶</sup> در جنوب دانوب یورش بردند، و بعدها نیروهای تراژان در ۱۰۷ میلادی آن‌ها را شکست دادند. پس از این تاریخ، رومیان تا ده سال به رخش‌آلانی‌ها باج دادند تا دست به حمله‌ای نزنند. لیک همین‌که باج‌دهی رومیان قطع شد، رخش‌آلانی‌های بی‌باک دوباره تازش‌های خود را از سر گرفتند. در سال ۱۱۸ میلادی، رومی‌ها رویکردی تازه در پیش گرفتند که رخش‌آلانی‌ها را به خراج‌گزار خود بدل می‌کرد. این یک استراتژی رومی پرسامد است: پرداخت همه بدهی‌های‌شان به آن کوچندگان، استخدام آن‌ها به‌عنوان سواره‌نظام مزدور، یا ادغام رسمی آن‌ها در نظام اجرایی امپراتوری.

## از سَرْم‌ها تا آلان‌ها

کمابیش در همین دوران است که در منابع کلاسیک دیگر نامی از مردمان اُترسی [ارسی] به میان نمی‌آید. در عوض، با اصطلاح «آلانی» مواجه می‌شویم، لیک چون می‌دانیم که در میان کوچندگان اُترسی‌ها [ارسی‌ها] را «آلان‌های غربی» می‌خواندند، پس به نظر می‌رسد که احتمالاً این آلان‌های «جدید» صرفاً شاخه‌ی شرقی همان گروه اصلی آلان‌ها باشند؛ احتمالاً از دوده یا تخمه‌ی ماساژت‌ها، که خود آخرین جمعیت از کوچندگان بودند که تحت فشار قبایل هون زادبوم آسیای میانه‌ای خویش را ترک کردند. این آریایی‌های شرقی نورسیده بودند که اُترسی‌ها [ارسی‌ها]، سیراک‌ها و شاید برخی دیگر از مردمان قفقازی محلی را در خود ادغام و جذب کردند، و به این ترتیب، شالوده‌ای برای یک فرایند آمیزش ژنتیکی و فرهنگی ایجاد کردند که تا همین امروز هم در سرتاسر قفقاز یافت می‌شود.

زین پس، آلان‌ها بخشی جدایی‌ناپذیر از یک آمیزه‌ی پیچیده‌ی فرهنگ‌های باشند در ناحیه‌ی قفقاز بودند. آمیانوس مارسلینوس، نویسنده‌ی سده‌ی چهارم میلادی، بر الگویی ارگانیک و سیال صحنه می‌گذارد که به‌وسیله‌اش هویت‌های طایفه‌ای کوچ‌رو به‌طور پیوسته تحول یافته‌اند، خاصه آن‌جا که آمیانوس از آلان‌هایی می‌گوید که «همسایگان خود را در جمعیت خود و ذیل نام ملی خاص خود ادغام کردند، همسایگانی که تدریجاً به ضرب

<sup>۱</sup> برای مطالعه‌ی بیشتر در مورد تمغاها در ایران و آسیای میانه و قفقاز بنگرید به مقاله‌ای که در بخش «زمین‌تاریخ» همین سایت منتشر شده *Tamgha*؛

<sup>۲</sup> Siraces

<sup>۳</sup> Sulimirski

<sup>۴</sup> Ust-Labinsk

<sup>۵</sup> Wallachia

<sup>۶</sup> Moesia

پیروزی‌های پی‌درپی آلان‌ها کم‌توان شده بودند» (تأکید از نویسنده)<sup>[۱۲]</sup>. این مشاهده‌ی آمیانوس باید به‌منزله‌ی نقطه‌ی آغازی برای هرگونه بحث از آسی‌ها یا اُستی‌های امروزی و رابطه‌شان با سایر ملل قفقاز به کار رود، مللی که داعیه‌ای رقابت‌جویانه دربارہ‌ی انتساب تبار خود به آلان‌ها دارند.

یَزِیگ‌ها [یازِیگ‌ها]<sup>۲</sup> (به معنی «پارسایان»<sup>۳</sup>)، نامی برگرفته از ریشه‌ی ایرانی *vaz-*، «ستایش کردن» (نخستین گروه از سَرَم‌ها بودند که خود را به‌طور قطعی در اروپای مرکزی تثبیت کردند، و طی نخستین سده‌ی میلادی در دشت‌های مجارستان سکنی گزیدند؛ دشت‌هایی که از بسیاری جهات به استپ‌های آسیای میانه شبیه‌اند. آن‌ها گاهی به قلمروهای رومی یورش می‌بردند و گاهی به ارتش رومی می‌پیوستند و در کنارشان می‌جنگیدند، و همین موج‌های پیاپی گریز سَرَم‌ها از نبرد، به سوی نواحی شرق را در پی داشت. یازِیگ‌ها در قلب اروپا هویت سَرمتی خود را تا ۴۳۰ میلادی حفظ کردند، لیک در همین زمان بود که هون‌ها سررسیدند و آن‌ها را برانداختند.

در سال ۱۶۹ میلادی، مهاجمان سَرَم به استان پانونیای روم در غرب دانوب یورش بردند، اما گروهان‌های امپراتوری تحت فرماندهی مارکوس اژلیوس<sup>۴</sup> آن‌ها را پس زدند. هرچند شش سال طول کشید تا ارتش امپراتوری روم بتواند در این کشاکش به پیروزی کاملی دست یابد. سَرَم‌ها از زندگی در کناره‌ی دانوب منع شدند و ۸۰۰۰ چابک‌سوار سَرمتی مجبور به خدمت به امپراتوری روم گشتند. از این تعداد، ۵۵۰۰ تن به بریتانیا گسیل شدند تا در امتداد دیوار هادریان<sup>۵</sup> رویاروی کالدونیایی‌های بومی<sup>۶</sup> از مرزهای شمالی پدافند کنند. برخی پژوهشگران معاصر این رویداد را یک بُردارِ نیروگذار در نظر می‌گیرند که به‌وسیله‌اش برخی قصه‌های پهلوانی سَرمتی عامه‌پسند به بریتانیا رخنه کردند و تدریجاً در میان جمعیت محلی آن‌جا پخش و منتشر شدند، و سرانجام مبنایی برای افسانه‌های شاه آرتور<sup>۸</sup> گشتند؛ آغازکننده‌ی این پژوهش‌ها جوئل گریس‌وارد<sup>۹</sup> در ۱۹۶۹ بود و از بسط‌دهندگان آن اسکات لیتل<sup>۱۰</sup> و لیندا مل‌گر<sup>۱۱</sup> در کتاب سال ۱۹۹۴ شان، از سکائیه تا کِمالات<sup>[۱۳]</sup>.

## آلان‌ها در اروپای غربی و فراسوی آن

طی سده‌ی سوم گُت‌های<sup>۱۰</sup> ژرمانیک از ناحیه‌ی لهستان امروزی به سمت جنوب و ناحیه‌ی غربی پونتیک رفتند. این نورسیدگان می‌بایست چالشی برای آلان‌ها بوده باشند، اما در گذر زمان این دو قومیت با هم درآمیختند و به نیرویی متحد شکل دادند که تا چند سده پایید. حوالی ۳۷۰ میلادی هون‌ها از آسیای میانه به سوی غرب یورش آوردند و آلان‌ها را واداشتند به سوی نواحی غربی‌تر و قلمروهای تحت تسلط گُت‌ها روند. طوایف آلان و گُت که از هون‌ها شکست خورده بودند به ارتش هونی پیوستند که پیشاپیش از قومیت‌های بسیاری تشکیل شده بود. در این گیرودار، برخی از آلان‌ها به تپه‌ماهورهای نسبتاً امن شمال قفقاز عقب نشستند.

پس از چند دهه آلان‌ها و گُت‌ها رفته‌رفته اتحادهای‌شان با هون‌ها را شکستند و خود مشترکاً شروع به حمله به اروپای مرکزی کردند. در سال ۴۰۶ میلادی نیروی مرکب از گُت‌ها و آلان‌ها از رود راین در ماینز<sup>۱۱</sup> گذشتند، و زنگ خطر را برای ناحیه‌ی گال یا گُل رومی<sup>۱۲</sup> [شامل قلمروی امروزی فرانسه، لوگزامبورگ و غرب آلمان] به صدا درآوردند. رومی‌ها با پیشکش املاکی در ناحیه‌ی گُل به شماری از سران آلانی به این تهدید پاسخ دادند.

<sup>۱</sup> modern-day Ossetes

<sup>۲</sup> The Iazyges

<sup>۳</sup> the "Pious Ones"

<sup>۴</sup> Pannonia

<sup>۵</sup> Marcus Aurelius

<sup>۶</sup> Hadrian's wall

<sup>۷</sup> native Caledonians

<sup>۸</sup> the King Arthur legends

<sup>۹</sup> Joël Grisward

<sup>۱۰</sup> Goths

<sup>۱۱</sup> Mainz

<sup>۱۲</sup> Roman Gaul

این مواجهه به تمرکز منزلگاه‌های آلانی، خاصه در ناحیه‌ی اُرنان [در فرانسه‌ی کنونی] منجر شد؛ آلان‌ها در آن‌جا به جمعیت‌های محلی کمک کردند تا در مقابل شرکای سابقا مهاجم‌شان بایستند. سرکردگان آلانی، خاصه گوآر<sup>۱</sup> و سنگ‌بان<sup>۲</sup> به نیابت از امپراتوری روم به‌عنوان عاملان محلی عمل می‌کردند.<sup>[۱۴]</sup> در این میان، دیگر دسته‌های گُت‌ها، آلان‌ها، و وندال‌ها<sup>۳</sup> به یورش‌های‌شان به شمال ایتالیا و ایریا<sup>۴</sup> (کاتالونیا<sup>۵</sup>، \*گُت-آلانیای<sup>۶</sup>) ادامه دادند. برخی از اینان حتا از تنگه‌ی جبل الطارق برگزشتند و از راه سواحل شمال آفریقا راه‌شان را به سوی شرق پی گرفتند و تا کارتاژ در تونس امروزی پیش رفتند، و در این ناحیه نیز بقایای آلانی بسیاری پیدا شده‌اند.

سرانجام مهاجران آلانی در تمامی این سرزمین‌ها در زبان و فرهنگ محلی ادغام و حل شدند، لیک بک‌زک<sup>۷</sup> و دیگران اشاره کرده‌اند که بسیاری از نام‌جاها - آلن‌ویل، آلن‌کوخت، آلن‌گُن<sup>۸</sup>، و دیگرها - خاطره‌ی حضور آلان‌ها را کماکان حفظ کرده‌اند. آلان‌ها در ناحیه‌ی بروتانی<sup>۹</sup> [یا بریتانیای کوچک، در فرانسه] تا سده‌ی شش میلادی زبان خود را حفظ کردند.<sup>[۱۵]</sup> باید پذیرفت که آگوستو آلمنی<sup>۱۰</sup>، مولفی مشهور در زمینه‌ی شناخت آلان‌ها، آرای بک‌زک درباره‌ی انتساب این نام‌جاها به آلانیان را به چالش کشیده. او از بیشتر این نام‌ها تا پیش از سده‌ی نهم میلادی گواه و سندی به دست نیاورده، و از دید او ممکن است برخی از این نام‌جاها از قبیله‌ی سلتی آلونی<sup>۱۱</sup> گرفته شده باشند.<sup>[۱۶]</sup>

هرچند اگر ارزیابی بکرک درست باشد، آنگاه برای نمونه اسم خاص «آلن» [Alan/Alain] نیز یکی دیگر از میراث‌های تصدیق‌نشده از نقش ایرانیان در تاریخ اروپای غربی به شمار می‌رود. به همین نحو، برخی از غربیان امروزه فعالیت‌های مربوط به اسب‌داری و اسب‌سواری - رقابت‌های اسب‌دوانی، نژادکشی از نژادهای اسب، مسابقات سوارکاری، یا مسابقات پولو - را با نفوذ [قلمروزدایانه‌ی] ایرانی مرتبط می‌دانند. با این حال، به‌طور کلی، می‌توان گفت که تاکتیک سواره‌جنگیدن و برگشتن به پس، خصلت ویژه‌ی این کوچندگان آسیای میانه‌ای است و ورود نیروی سواره‌نظام به نیروهای جنگی جوامع مختلف خاورمیانه‌ی باستان و اروپای قرون وسطا، نخست از طریق ایشان بوده است.

مادها، پارسیان و پارتیان همگی از تبار ایللیات‌های آریایی‌اند که ریشه در استپ‌ها و پهن‌دشت‌های آسیای میانه داشته‌اند. وقتی آشوریان و چند سده بعد رومیان برتری‌های فرمانداران چابک‌سوار بر سربازان پیاده‌نظام را دریافتند این کوچندگان ایرانی را به استخدام خود درآوردند تا به‌عنوان سواره‌نظام به آن‌ها خدمت کنند. پیامد بلندمدت این نوآوری بسیار مهم در شیوه‌ی جنگاوری اروپایی، رشد سپسین شوالیه‌گری درباری طی قرون وسطا بود. از توسعه‌ی شکارکردن سواره و مهارت‌های جنگاورانه تا «کیفیت‌های دلاورانه و شوالیه‌گری»، اروپای قرون وسطا دین بسیار به تاثیر فرهنگ استپ‌ها دارد؛ این فرهنگ به‌وسیله‌ی همان‌ها که «بربرهای» آریایی خوانده شده‌اند، از سده‌ی نخست میلادی به بعد به قلب اروپا وارد شد.

## آلان‌ها در قفقاز

<sup>۱</sup> نام او در این متن به صورت Eochar آمده لیک همان‌طور که قفقازشناسان اشاره کرده‌اند او شاهی پاگان [مشرک] و سرسخت بود و نامش در بیشتر نسخه‌های *Vita Germani* به صورت «گور یا گوآر» [Goar] ضبط شده و به لحاظ زبان‌شناختی به صورت Gō-ār (آن‌که گاو می‌دزد) یا Gō-xar (آن‌که گاو می‌خورد) تعبیر شده و دارای ریشه‌ی زبانی و تباری ایرانی‌اش دانسته‌اند، درست به همان سان که نام بعدی، سنگی‌بان یا سنگ‌بان. - م.

<sup>۲</sup> Sangiban

<sup>۳</sup> Vandals

<sup>۴</sup> Iberia

<sup>۵</sup> Catalonia

<sup>۶</sup> Goth-Alania

<sup>۷</sup> Bachrach

<sup>۸</sup> Allainville, Alaincourt, Alençon

<sup>۹</sup> Brittany

<sup>۱۰</sup> Agustīf Alemany

<sup>۱۱</sup> Celtic tribe, the Alauni

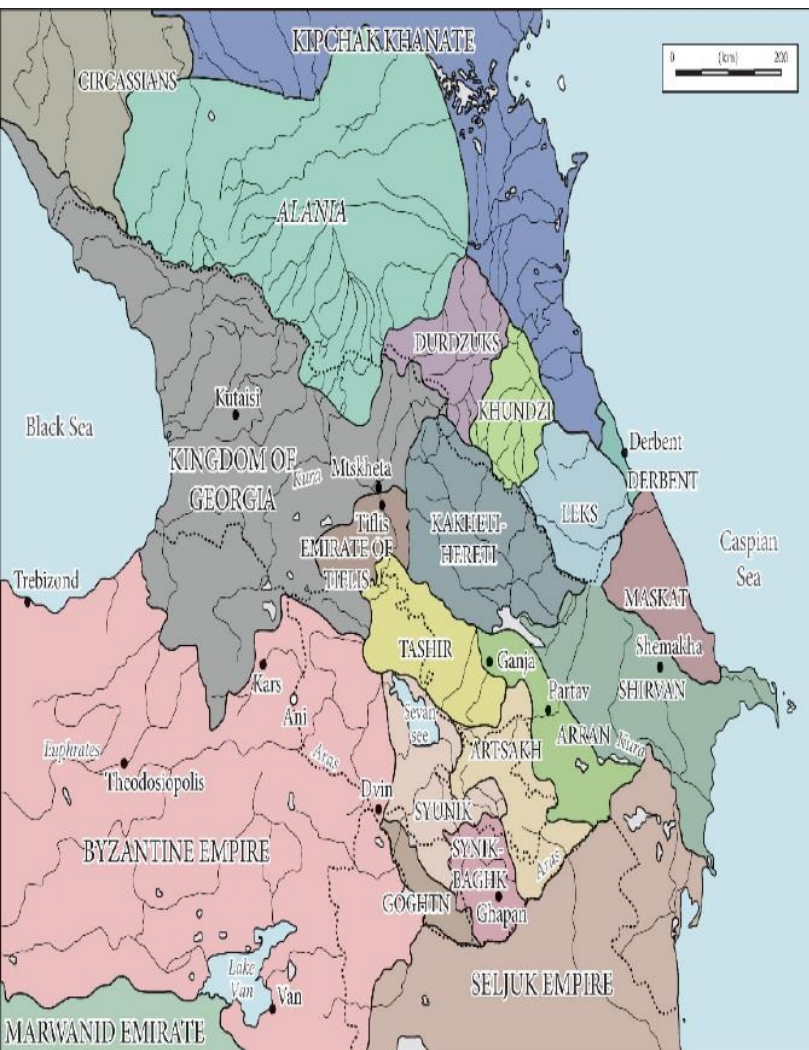
نخستین یادکرد نوشتاری از آلان‌ها در قفقاز از شاعر رومی، لوکانوس یا لوکان<sup>۱</sup> [مارکوس آنایوس لوکانوس] (۳۹-۶۵ میلادی) است و به کارزارهای اروپای شمالی پمپی در ۶۴ پیش از میلاد اشاره می‌کند، که به بیش از یک سده پیش مربوط می‌شوند. بنا به شرح لوکانوس، ژنرال رومی از جنوب به دروازه‌های کاسپین (تنگه‌ی دریال یا دروازه‌ی آلان‌ها در اُستپای امروزی) رسید و «به تعقیب آلان‌های گستاخی رفت که فدایی [ایزد مارس یا] بهرام جاودان بودند».<sup>[۱۷]</sup> هرچند، کوزنتسوف و لبدینسکی<sup>۲</sup>، این انتساب را زمان‌پیشانه می‌انگارند زیرا اصطلاح «آلن Alan» در هیچ منبع معاصر سده‌ی یکم پیش از میلاد نیامده است.<sup>[۱۸]</sup>

ارجاع لوکانوس دست‌کم به این اشاره می‌کند که در زمان نگارش او در میانه‌ی سده‌ی یکم پس از میلاد، آلان‌ها حضوری شناخته‌شده در این ناحیه دارند، حتی در دامنه‌های پرشیب جنوبی قفقاز. تاسیتوس<sup>۳</sup>، که تقریباً در همان زمان می‌نوشت، به سربازان اجیرشده‌ی «سرم» اشاره کرده است که برای هر دو طرف میدان نبرد میان ایریای قفقاز و پارتیا [اشکانیان] در ۳۵ میلادی می‌جنگیدند.<sup>[۱۹]</sup> در این بازه‌ی زمانی، فلاویوس ژزفوس<sup>۴</sup> نیز شرحی از این رویداد به دست داده است و به همین مردمان ذیل عنوان «آلن‌ها» اشاره کرده است.<sup>[۲۰]</sup> قدمت تدفین‌هایی که سبک سرمتی دارند به سده‌ی نخست میلادی برمی‌گردد و چندی از این تدفین‌ها در تپه‌های پای کوه‌ها در اُستپای شمالی امروزی (مُزُک، زمان کول<sup>۵</sup>) پیدا و کاوش شده‌اند،

از جمله تدفین‌های اسب، به نحوی که آرواره‌ی پایین حیوان و زبانش را برداشته‌اند؛ رویه‌ای که هنوز هم در جشن‌های اُتینی اُستپایی در روزگار کنونی دیده می‌شود چه این اعضای بیکر جانور را (بخش‌های مادینه‌ی آن حیوان می‌انگارند (گرچه امروزه نه اسپان بل گوسپندان و گاوان کشته و خورده می‌شوند).<sup>[۲۱]</sup> گورهای دخمه‌مانند مربوط به آلان‌ها نیز در قفقاز جنوبی کشف شده‌اند که قدمت‌شان به سده‌ی چهارم و برخی حتی به سده‌ی دوم برمی‌گردد.<sup>[۲۲]</sup>

تصویر یک: آلان‌ها و همسایگان‌شان در حدود ۱۱۰۰ میلادی.

در حالی که هجوم هون‌ها در اواخر سده‌ی چهارم پای برخی ایللیات‌ها و طوایف آلن را به خاک اروپا باز کرد، اما دسته‌ی کلان‌تر و انبوه‌تری از اینان به جاهایی نزدیک‌تر به زادبوم خود پناه بردند و به کوهپایه‌های قفقاز شمالی عقب‌نشینی کردند. این آلن‌ها در آن ناحیه، همچون سیراک‌های سرمتی در دو سده قبل، برخی وجوه جمعیت‌های آدیغه و وایناخ بومی - به ترتیب نیاکان چرکس‌ها و چچن‌های امروزی - را در خود پذیرفتند، آن هم با ادغام کشاورزی در اقتصاد روستایی-کوچ‌رو، گرچه آن‌ها به مولفه‌ی آریایی درون آمیزه‌ی پیچیده‌ی قومیت‌هایی که دیرزمانی ساکن این ناحیه بودند نیز کمک



<sup>۱</sup> Lucan

<sup>۲</sup> Kuznetsov and Lebedynsky

<sup>۳</sup> Tacitus

<sup>۴</sup> Flavius Josephus

<sup>۵</sup> Mozdok, Zamankul



کردند. حداکثر تا سده‌ی پنجم میلادی برخی جمعیت‌های آلانی در قفقاز جنوبی حضور داشتند، چنان‌که گورستان‌های ادیس و استیرفزا<sup>۱</sup> در اُسترای جنوبی بدان گواهی می‌دهند.<sup>[۲۳]</sup>

طی یک سده ناآرامی‌های ناشی از تازش هون‌ها، مردمان آلان دیگر بار در مقام سروران استپ‌های قفقاز شمالی سربرآوردند، و سرزمین‌های دوردست غربی چون شبه‌جزیره‌ی کریمه را به اختیار گرفتند. حضورشان یک منطقه‌ی بی‌طرف بین امپراتوری‌های هم‌اورد، یعنی امپراتوری بیزانسی روم شرقی و ساسانیان ایرانی ایجاد کرد، و آلان‌ها هر بار با یکی از این دو طرف که به نظرشان ارجحیت داشت (و بیشتر مایل به پرداخت پاداش بود) هم‌پیمان می‌شدند.<sup>[۲۴]</sup> چند تنی از آلان‌ها به دستگاه اجرایی بیزانس وارد شدند، که سرشناس‌ترین آن‌ها، آردابور اسپار، یا همان فلاویوس آردابوریوس<sup>۲</sup> بود که طی سده‌ی پنجم میلادی به مقام *magister utriusque militiae* رسید که یعنی («سردار سربازان»).

از سده‌ی هفتم موقعیت ژئوپلیتیکی به‌طور نظرگیری تغییر کرد. در جنوب قفقاز و شرق دریای کاسپین، امپراتوری ایرانی ساسانیان به دست اعراب مسلمان برانداخته شد. در این میان، ناحیه‌های استپ از دلتای رود ولگا تا کریمه، به‌طرز فزاینده‌ای تحت کنترل خزرها<sup>۳</sup> قرار گرفت. در این زمان، آلان‌ها تماس‌های شان را هم با بیزانسی‌ها و هم با همسایگان جنوبی‌شان، گرجی‌ها، حفظ کردند، اما به‌رغم این نفوذهای مسیحی در میان‌شان، آن‌ها استقلال سیاسی‌شان، و تا حد بسیار، سنت‌های دینی پاکان یا مشرکانه‌شان را محفوظ داشتند. هرچند آن‌ها مخالف درآمیختن با دیگر قوم‌ها نبودند. آن‌طور که مورخ ایرانی مسلمان، محمد طبری درباره‌ی قفقاز شمالی در آغاز سده‌ی دهم میلادی نوشته است، «ساکنان این کشورها جملگی بی‌دین‌اند، و از تبار خزر، روس، و آلان؛ آن‌ها با ترک‌ها درآمیخته‌اند و از خلال ازدواج‌های بینا قومی اتحادهای متقابلی ایجاد کرده‌اند.»<sup>[۲۵]</sup>

#### «مسیحی‌شدن» آلان‌ها

فتح داغستان<sup>۴</sup> در قفقاز شرقی توسط اعراب (حدود ۷۴۰ میلادی)، همراه با برآمدن خان‌نشین‌های خزری به رهبری ترک‌ها در نواحی شمالی‌تر قفقاز، برای کوچندگان آلان که در استپ‌های قفقاز شمالی بودوباش داشتند چالش‌های جدیدی رقم زد. بلغارها، گروهی ترک‌زبان در پیوند با خزرها، به سوی بخش‌های مرکز-غرب قفقاز جنوبی حرکت کردند، و این شمار بزرگی از آلان‌ها را به مهاجرت به ناحیه‌ی دُنِدُنس<sup>۵</sup> در شمال‌غرب واداشت. این کوچ باعث شد آن‌ها در تماس مستقیم با قبایل اسلاوی شرقی قرار بگیرند که به‌زودی تحت سیطره‌ی ماجراجویان سوئدی قرار گرفتند که به نام وارنگیان<sup>۶</sup>، بنیان‌گذاران تیره‌ی روس<sup>۷</sup> کیفی<sup>۷</sup> شناخته می‌شوند. این آلان‌ها سرانجام از خلال ادغام یا همسان‌سازی در جمعیت اسلاوی از میان رفتند یا ناپدید شدند.<sup>۸</sup>

در این گیرودار، در قفقاز شمالی، افول قدرت خزرها در پایان سده‌ی نهم به آلان‌های باقی‌مانده مجال تقویت دوباره‌ی خود را داد. این فرایند همراه با تقویت مناسبات‌شان با بیزانسی‌ها - که آلان‌ها را در برابر خزرها به‌منزله‌ی یک اهرم فشار یا یک نیروی سودمند می‌دید - به ایشان یاری رساند. چنان‌که امپراتور بیزانسی، کنستانتین پرفیژنتوس<sup>۹</sup> چند دهه بعد می‌نویسد، آلان‌ها قابلیت بی‌مانندی در «تازش به خزرها، و از این‌رو، واردآوردن

<sup>۱</sup> Edys and Styrfaz

<sup>۲</sup> Ardabur Aspar aka Flavius Ardaburius; اسپار در زبان‌های باستانی ایران به معنی اسب‌سوار / سوارکار

<sup>۳</sup> Turkic Khazars

<sup>۴</sup> Daghestan

<sup>۵</sup> Don-Donets

<sup>۶</sup> Varangians

<sup>۷</sup> Kievan Rus

<sup>۸</sup> کتاب واژه‌های ایرانی در زبان سوئدی (دکتر حسین آذران، ۱۳۸۲) تنها یک نمونه‌ی پژوهشی درخور توجه از تأثیر / نفوذ قلمروزدایی زمین‌فرهنگی و زبانی سکایی-آلانی در نواحی نروس و میان اسلاوها را بررسی کرده است. این کتاب از سایت ارزشمند «پارسی‌انجمن» قابل دانلود است.

<sup>۹</sup> Constantine Porphyrogenetos

خسارت و ناکامی بزرگ به ایشان» داشتند،<sup>[۲۶]</sup> زیرا سرزمین‌های‌شان در کنار قلمروهای مولدی قرار داشت که معاش خزرها بدان قلمروها وابسته بود؛ از قرار معلوم، این قلمروهای مولد سرزمین‌هایی برخوردار از قابلیت کشاورزی مناسب در ناحیه‌ی داغستان مدرن هستند.

در سال ۹۱۶ میلادی بیزانس مأموریتی به آلان‌ها محول کرد که ظاهراً مستلزم تغییر کیش رهبرشان به مسیحیت ارتدکس به‌منزله‌ی مُهر تأییدی بر اتحادشان بود. به این ترتیب، در برای فعالیت هر دو گروه از مبلغان یونانی و گرجی باز شد، و نتیجه مسیحی‌کردن قسمی از جمعیت آلان‌ها بود.<sup>[۲۷]</sup> گرچه فراخواندن آلان‌ها به کیش مسیحی ریشه‌های عمیقی نداشتند، و در بازاندیشی به این موضوع به نظر می‌رسد که مسیحی‌سازی آلان‌ها عمدتاً ظاهری و تصنعی بود.

در واقع، محتمل است که «مسیحی‌شدن» آلان‌ها پدیده‌ای بود که بیشتر به چند خاندان از نخبگان محدود می‌شد که با چند خاندان از نخبگان بیزانسی در تماس بودند و گاه ازدواج‌هایی میان‌شان صورت گرفته بود. شَه‌دُختِ گرجی نیمه‌آلانی، ماریای آلانیایی<sup>۱</sup> (۱۱۱۸–۱۰۵۳) بیایی با دو امپراتور بیزانسی ازدواج کرد، یکی میخائیل هفتم دوکاس<sup>۲</sup> در ۱۰۶۵ و دیگری نیکه‌فُروس سوم بُتانیئتس<sup>۳</sup> در ۱۰۷۸ میلادی. سده‌ای بعد، شهبانوی گرجی، تامار<sup>۴</sup> (۱۱۸۴–۱۲۱۳) - که مانند ماریا، از طرف مادری‌اش آلان‌تبار بود - در ۱۱۹۱ با شهریار آلانی به نام داود سوسلان<sup>۵</sup> ازدواج کرد. سپس‌تر، مورخان و ژئوگرافی‌دانان مسلمان سنت اصطلاحاً جیهانی<sup>۶</sup>، از جمله ابن رسته، گردیزی، البکری، و مولف ناشناسِ حدودالعالم، همگی از این مسئله یاد کرده‌اند که گرچه حاکم آلان مسیحی بود لیک بیشتر مردم پاگان یا مشرک بودند.<sup>[۲۸]</sup>

سه کلیسای سده‌ی دهمی منتسب به آلان‌ها در نیژنی آرخیز<sup>۷</sup> در شمال جمهوری قفقازی قره‌چای-چرکس<sup>۸</sup> کاوش شده‌اند (نک. تصویر). بسیاری بر این باورند که این محل «پایتخت» آلان‌ها، ماگاس<sup>۹</sup> بوده، اما این موضوع تأیید نشده، و شاید این محل یک پایگاه دینی بیزانسی بوده باشد و نه مرکز اجرایی آلان‌ها. کوزنتسوف جمعیت آن‌جا را حدود ۲۰۰۰ نفر برآورد می‌کند<sup>[۲۹]</sup>، که این یعنی نمی‌توانسته همان کلانشهری باشد که به‌منزله‌ی پایتخت یک ملت قدرتمند انتظار می‌رود. ژئوگرافی‌دان مسلمان، یاقوت حموی که در حدود ۱۲۱۸ مشغول نوشتن کتابش بود، می‌گوید که آلانیا هیچ شهر مهمی ندارد.<sup>[۳۰]</sup> کاوش‌های باستان‌شناختی در قفقاز شمالی هیچ شهر قرون وسطایی را بر ما آشکار نکرده‌اند، لیک سکونتگاه‌های برج‌وارودار کوچک بسیاری شناسایی شده‌اند (که به روسی‌اش گویند *gorodishche*).

تصویر دو: کلیسای آلانی در نیژنی آرخیز، قره‌چای-چرکسیا. عکس با اجازه‌ی Wikicommons منتشر می‌شود.

<sup>۱</sup> Maria of Alania

<sup>۲</sup> Michael VII Doukas

<sup>۳</sup> Nikephoros III Botaneiates

<sup>۴</sup> Tamara

<sup>۵</sup> David Soslan

<sup>۶</sup> Jayhānī tradition

<sup>۷</sup> Nizhny Arkhyz

<sup>۸</sup> Karachay-Cherkessia

<sup>۹</sup> Magas; همان «معص/مغص» در تاریخ مسعودی



نام «ماگاس» در متون بیزانسی ناشناس است، و تنها در چند منبع از نویسندگان مسلمان و چینی یافت شده که این به رازآلودی مسئله‌ی جانمایی این نام‌جا می‌افزاید. بی‌گمان این موضوع بسیار عجیب است زیرا قطعاً آشنایی بیزانسی‌ها با هم‌پیمان‌های آلانی خود بیش از آشنایی مسلمانان با آلان‌ها بود، دیگر چه رسد به خبرداشتن چینی‌ها از اوضاع آلان‌ها. اگر آلان‌ها واقعا پایتخت اداری یا اجرایی داشته‌اند، آیا نباید منابع بیزانسی از نامش خبر دهد؟

مورخ عرب، مسعودی، که در حدود ۹۴۰ میلادی می‌نوشت، نخستین بار به ماگاس به‌عنوان «دارالمملکتِ اللان» کرده است، اما او اشاره می‌کند که «صاحب‌اللان» [سرور آلان‌ها] بیشتر وقتش را در سیروسفر به قلمروهایش سپری می‌کند.<sup>[۳۱]</sup> این مدل از «فرمانروایی خانه‌به‌دوشانه» در کاباردیا<sup>۱</sup> تا سده نوزدهم گواه و شاهد دارد و می‌تواند خبر از نوعی موقعیت موسوم به *primus inter pares* [سرور همتایان؛ اولی در میان برابرها] بدهد، آن‌جاکه فرمان‌فرمای اسمی یا صوری باید مدام با رهبران دسته‌های دودمانی مستقل گوناگونی ارتباط برقرار کردند که واحد سیاسی متکثری را می‌سازند که او نمایندگی‌اش می‌کند. همان‌طور که لاتام‌اسپرینکل<sup>۲</sup> در پایان‌نامه‌ی اخیر دکتراش در این باره استدلال کرده است، در آلانیای قرون وسطا احتمالاً یکی از قابلیت‌های مفروض یک دودمان این بود که پیوندهای خارجی مهمی را نشان دهد، و خواه پیوند با بیزانسی‌ها باشد و خواه با گرجی‌ها، این پیوندها باید آن خاندان را قادر سازد که موضع رهبری‌اش را در بین دودمان‌های آلانی گوناگون تحکیم بخشد.<sup>[۳۲]</sup>

کلیساهای نیژنی آرخیز به‌طور خاص بزرگ نیستند، و احتمالاً تنها در خدمت برخی نخبگان محلی بیزانسی‌شده یا شاید بازرگانان عبوری بوده باشند. یک سند بیزانسی از سال ۱۳۳۷ میلادی می‌گوید که «پایتخت آلان‌ها مسند یا سریر اسقفی خاص خود را نداشته است چراکه مردمانش به شیوه‌ی کوچگر می‌زیند».<sup>[۳۳]</sup> تاکنون هیچ رد‌نشانی از چیزی که شبیه به کاخ شاهی باشد در نیژنی آرخیز پیدا نشده است، و هیچ نشانی از ویرانی متناظر با دوره‌ی یورش مغولان نیز یافت نشده است. لاتام‌اسپرینکل اخیراً اشاره کرده که یک سایت باستان‌شناختی در سوی غربی‌تر، استحکامات ایلی‌چوسک<sup>۳</sup> در دره‌ی بالادست‌تر کوبان<sup>۴</sup>، شاید گزینه‌ی بهتری برای جانمایی «پایتخت» دست‌نیافتنی آلان‌ها باشد.<sup>[۳۴]</sup>

تا به امروز هیچ سند و مدرکی از این‌که متنی مسیحی به زبان آلانی برگردانده شده باشد به دست نیآورده‌ایم، و نه سندی از این‌که کشیشان گسیل‌شده به آن ناحیه از سوی دستگاه بیزانسی زبان محلی آلانیان را فراگرفته باشند. وجود تنها یک متن یونانی سده‌ی سیزدهم - گزیده‌ای از آیات عهد قدیم - با یادداشت‌های تحشیه‌نویسی‌شده به زبان آلانی<sup>[۳۵]</sup> خبر از راهی می‌دهد که صرفاً برای خود چیزی یادداشت کرده است. همچنین، یک جفت

<sup>۱</sup> Kabardia

<sup>۲</sup> Latham-Sprinkle

<sup>۳</sup> Il'ichevsk; همان چورنومورسک امروزی در اکرلین

<sup>۴</sup> Kuban

عبارت آلانی در اثری از سده‌ی دوازدهم از نویسندگانی یونانی بر جای مانده، لیک محتوای دینی ندارند، و لوئیسکی به طریقی متقاعدکننده اشاره کرده که «برگردان» زشت یکی از آن عبارات احتمالا به عنوان یک شوخی عملی به آن متن وارد شده است.<sup>[۳۶]</sup> تنها نمونه‌ی شناخته شده‌ی دیگر از زبان آلانی مکتوب شده کتیبه‌ای کوتاه بر یک سنگ قبر سده‌ی دهمی است که امروزه محو شده است؛ این کتیبه در کنار رود زلنچوک<sup>۱</sup> در حدود ۳۰ کیلومتری نیژنی آرخیز واقع شده، و به نظر می‌رسد که چند واژه‌ی آسی آغازی را دربردارد (گرچه خوانش‌های دیگری از این کتیبه به زبان‌های دیگر نیز پیشنهاد شده‌اند)<sup>[۳۷]</sup>. این موارد منحصر به فرد، به نظر استثنائاتی هستند که قاعده را ثابت می‌کنند. در غیاب گواه و مدرکی بر خلافش، به نظر می‌رسد که مسیحیت عمدتاً در دسترس عموم مردم آلان نبوده است.

چند منبع قرون وسطایی گوناگون که به آلان‌ها اشاره می‌کنند در بیشتر موارد در توصیف درک آلان‌ها از مسیحیت هم‌رای‌اند، و از باب نظرگاه رضایت‌بخش نیستند. کشیشان ارتدکسی که از بیزانس فرستاده می‌شدند تا ایمان مسیحی را میان آلان‌ها رواج دهند وقتی درمی‌یافتند که نمی‌توانند چندمتری را در میان آلان‌ها ریشه‌کن سازند یا ستایش طبیعت از سوی آلان‌ها را سرکوب کنند بسیار سرخورده می‌شدند. نیکلاس، یکی از بزرگان ارتدکس، درباره‌ی آلان‌ها در سده‌ی دهم میلادی چنین نوشته است: «نظر به اینکه ازدواج در بین آلان‌ها برخلاف تصمیم کلیساست... برگزیدن ایشان از زندگی پاکان [مشرکانه] به مشقت‌های انجیلی آسان نیست.»<sup>[۳۸]</sup> سه سده بعد، تئودر، اسقف آلانیا، در نامه‌ای به بالادستی‌های خود در کنستانتینوپل [قسطنطنیه]، با اشاره به فرازی از کتاب مقدس می‌نویسد که «قوم تحت هدایت من [آلان‌ها] خود را آلوده ساخته، نه تنها با پرستش سنگ‌ها [کوه‌ها و صخره‌ها] و آب‌ها [دریاها] (ارمیا ۹:۳) بل حتا با پرستش جنگل و درخت.»

اسقف تئودر شکوه سر می‌دهد که آلان‌ها «در مقابل تمثال‌ها یا تصاویر حکاکی شده سجده نمی‌کنند، بل در بلندی‌های کوه در پیشگاه دیوها زمین را می‌بوسند [یا به خاک می‌افتند]» (امروزه نیز در استیا بسیاری از پرستشگاه‌های مقدس بر ستیغ کوهساران قرار دارند). او می‌نویسد، «آلان‌ها خود را بیش از هر چیز از خلال گشتن و دیگر انواع مرگ بازمی‌شناسند.» بنا به ارزیابی این اسقف، «آن‌ها فقط به‌طور ظاهری [یا اسماً] مسیحی‌اند.»<sup>[۳۹]</sup> سه دهه بعد، راهب فلاندری، ویلیام اهل رابراک<sup>۲</sup> مشاهده‌اش را این‌طور بیان می‌کند: بازگنان آلانی‌ای که در کریمه با وی دیدار کردند و بنا به ادعای او جویای راهنمایی دینی او بودند، «از هر آنچه به مسیحیت مربوط است بی‌خبر بودند و تنها استثناء اینکه صرفاً نام مسیح را شنیده بودند.»<sup>[۴۰]</sup>

گواه بعدی از بین اُستی‌ها [آسی‌ها] از اواخر سده‌ی هجدهم میلادی تا اوایل قرن بیستم جمع‌آوری شده و نشان می‌دهد که آلان‌های قفقاز بیشتر پانتئون‌های سپنتای سکایی باستان و کردارهای آئینی را در زیر پوشش اسامی مقدس مسیحی و عیدهای تغییر یافته حفظ کرده بودند - دقیقتر، همان‌طور که سالیف<sup>۳</sup>، به پیروی از ناپلسکی<sup>۴</sup>، می‌گوید، آلان‌ها ترجیحاً از خلال «برهم‌کنش یا تعامل» با آن قواعد مسیحی، آئین‌های کهن‌شان را محفوظ داشتند، مشخصاً «وقتی که محتوای یک دین برین (مسیحیت یا اسلام) از نسلی به نسل دیگر به زبان سنت ملی‌شان برگردانده شد.»<sup>[۴۱]</sup>

در این چارچوب تفسیری مربوط به جهان‌نگری مسیحی و پیشامسیحی، نزد آلان‌ها کیش مردگان اهمیت بسیار زیادی را حفظ کرده بود، و پیوستگی نیرومندی را نشان می‌داد که به دوران سکایی‌ها برمی‌گشت. طلسم‌های جادویی، شمایل‌های جانوری، و آینه‌های آئینی شکسته گورهای اُستیایی را آکنده‌اند، درست همان‌طور که در دو هزار سال پیش نیز چنین بوده است. مخدرهای روان‌گردانی چون حشیش برای القای رویاها و بینش‌ها مصرف می‌شدند، و این نیز یادآور کاربرد این دست مخدرها نزد شمن‌های استپ‌هاست.

آسی‌ها که عمدتاً «دور از دیگران و مستقل» در نواحی دوردست و تک‌افتاده‌ی شمال قفقاز می‌زیستند، طی پنج سده بعد استقلال زیادی داشتند و از تاثیرهای هنجارگذار نهاد‌های مذهبی خارجی مصون ماندند. تاثیر مسیحی بر این مردمان بیشتر از جانب مبلغان گرجی بود، گرچه زیست دینی همسایگان گرجی و کوه‌نشین آسی‌ها، از بابت حفظ سنت‌های پاکان تنها اندکی با زیست اینان تفاوت داشت. تک‌افتادگی نسبی آسی‌ها، همچون تک‌افتادگی دیگر مردم قفقاز، فضای لازم را در اختیارشان نهاد تا بسیاری از ردونشان‌های پانتئون باستانی و کردارهای آئینی‌شان را حفظ کنند، گاه

<sup>۱</sup> Zelenchuk River

<sup>۲</sup> William of Rubruck

<sup>۳</sup> Salbiev

<sup>۴</sup> Napolsky

درآمیخته با مناسک مسیحی، و اساطیر و نام‌های مقدس و عیدهای مسیحی. البته پدیده‌ای مشابه به درجات گوناگون بین همه‌ی مردمان اروپا وجود داشت، اما لایه‌ی پیشامسیحی احتمالاً نزد هیچکدام از اروپاییان، به اندازه‌ی مردمان قفقاز به‌طریقی چنین پیوسته و آشکار وجود ندارد.

یک الگوی تکرارشونده در تاریخ وجود دارد که بنا بر آن، گروه‌های «بربر» تمایل دارند ادیان رسمی مستقر را به‌منزله‌ی بخشی از فرایند ادغام‌شان در جوامع «متمدن» بپذیرند، خواه مسیحی یا مسلمان یا بودایی – یا، در مورد قوم خزر، دین یهود. در بیشتر موارد، این گروه‌ها برخی از وجوه نظرگاه دینی پیشین خود را نگه می‌دارند، از جمله اسطوره‌ها و آئین‌ها، که برای هم‌خوانی با دین مسلط نورسیده از نو اقتباس می‌شوند.

آلان‌ها – و بازماندگان معاصرشان، اُست‌ها – از این لحاظ موردی عجیب به شمار می‌روند. به نظر می‌رسد تغییر کیش اسمی یا ظاهری نخبگان آلان‌ها به مسیحیت بیزانسی طی سده‌ی دهم با الگوی کلی‌ای که طی تاریخ ادیان دیده می‌شود مطابقت دارد، الگویی که به موجب آن، «بربرها»، چه به‌وسیله‌ی مغلوب‌شدن توسط بیگانگان و چه در جستجوی هم‌پیمان‌شدن با دولت‌های قدرتمند، دینی نو را پذیرفته‌اند تا نشان دهند که اینک «متمدن» شده‌اند. هرچند، در بازاندیشی به این موضوع معلوم می‌شود که مسیحیت چندان نتوانست در جامعه‌ی وسیع‌تر آلانی میان توده‌های مردم رخنه کند یا ریشه بدواند. در عوض، حضور مسیحیت در بین اُستی‌های امروزی عمدتاً به کوشش‌های متأخرتر کلیسای روسی مربوط می‌شود و پیشینه‌اش به اواخر سده‌ی هجدهم (و از آن به بعد) برمی‌گردد و حتا امروز هم موفق به عوض کردن دین سنتی این مردم نشده است.

چطور می‌توان چنین وضعیتی را توضیح داد؟ این واقعیت که آلان‌ها دارای جامعه‌ای غیرشهرنشین و تقریباً بی‌سواد بودند و در فاصله‌ای دور از مراکز کلیسایی قدرت می‌زیستند تا حد زیادی می‌تواند در پاسخ به این پرسش گویا باشد. برخلاف بیشتر ناحیه‌هایی که مسیحی شدند، ظاهراً در بین آلان‌ها نه کتاب مقدس و نه نیایش‌نامه‌های مسیحی به زبان محلی مردم ترجمه نشدند. کشیش‌ها از کنستانتیناپول [قسطنطنیه] و ترابوزان به نواحی آلان‌نشین اعزام می‌شدند، و این مبلغان مسیحیت ظاهراً آنقدرها با جامعه‌ی آلانی یکی نمی‌شدند. تنها شمار اندکی از آلان‌ها در پایتخت بیزانس و دیگر جاهای سرتاسر امپراتوری روم شرقی می‌زیستند و امکان چندان وجود نداشت که برخی از اینان به اُستیا برگردند تا به نظارت کلیساهای آلانیا بپردازند؛ چنین افرادی به‌تمامی بیزانسی شده بودند و احتمالاً اشتراک‌های اندکی با جمعیت محلی دیار خود داشتند.

افزون بر این‌ها، پس از تازش‌های مغول در دهه‌ی ۱۲۲۰، این‌گونه مأموریت‌های تبلیغی کاملاً کنار گذاشته شدند، و آسی‌های ظاهراً مسیحی، همان‌طور که در مورد آلان‌ها پس از سده‌ی چهاردهم دانستیم، فارغ از دیدارهای گه‌گاه کشیشانی از گرجستان، بدون هرگونه راهنمایی یا آموزش مسیحی ماندند. در واقع، آن‌ها با پس‌نشستن به دره‌های دورافتاده‌ی قفقاز مرکزی تقریباً به‌تمامی از انواع نفوذها یا رخنه‌های خارجی مصون ماندند. این موقعیت تا اوایل قرن بیستم تداوم داشت، وقتی جذب‌شدن آسی‌ها در دولت بی‌دین شوروی مانع این امکان شد که مسیحیت به دیار آسی‌ها تهاجم‌های بیشتری صورت دهد، و این وضعیت تا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱ ادامه داشت. در این مسئله که اُست‌ها، به لطف همان ایزاری که از آن خویش داشتند، توانستند کارآمدترین نگهبانان فرهنگ و دین و زبان باستانی سکاها در اوراسیا باشند تردیدی وجود ندارد.

## پراکندگی آلان‌ها و از یاد رفتگی هویت آلانی

تعرض‌های مغولان در سده‌ی سیزدهم از سه جنبه بر آلان‌ها تاثیر گذاشت. برخی ایلیات‌های آلانی، به دنبال پیامدهای زنجیره‌وار و آشنایی که اغلب از گروه‌های کوچک‌تر جدیدی ناشی می‌شدند که از شرق یورش می‌آوردند، به کومان‌های ترک<sup>۱</sup> پیوستند و به سمت غرب به دل اروپای مرکزی عقب نشستند. در آن‌جا، شاه مجار، پلای چهارم<sup>۲</sup>، از آلانان استقبال کرد، و اینان در دشت‌های مجارستان سکنا گزیدند. آلان‌ها که از سوی همسایگان‌شان با نام یاسی‌ها<sup>۳</sup> [یاز/یز] شناخته می‌شدند، تا سده‌ی شانزدهم پیش از آن‌که سرانجام در جامعه‌ی مجاری ادغام و همسان‌سازی شوند، زبان و هویت قومی‌شان را حفظ کرده بودند؛ واژه‌ی یاس *yasz* بازتاب نام ایلیاتی بارهاییادشده‌ی «آس» یا یکی از اشتقاق‌های گوناگون‌اش است. در شماری از نام‌جاهای مجارستان امروزی کماکان این خاطره‌ی حضور آلان‌های ایرانی‌تبار بر جای مانده است. از این‌رو، مجارستانی‌های مدرن دارای یک میراث

<sup>۱</sup> Turkic Cumans

<sup>۲</sup> the Magyar king Bela IV

<sup>۳</sup> Jasz

سرمتی دوگانه‌اند: نخست از یازیگ‌ها [یا یاسی‌هایی] که در اواخر دوران باستان در آن‌جا سکنا داشته‌اند، و نیز از خیل فراوانِ آلان‌هایی که حدود هزار سال بعد در آن‌جا اقامت گزیدند. یک اصطلاح‌نامه‌ی لاتینی‌بیاسی موجز بازمانده از ۱۴۲۲ میلادی مهم‌ترین نمونه‌ی مکتوب از زبان آلانی فعلی موجود را به دست داده است، و ثابت می‌کند که زبان آلانی بی‌تردید نیای زبان آسی مدرن است.<sup>[۴۲]</sup> شماری از وام‌واژه‌های آلانی / یاسی نیز به زبان مجارستانی وارد و در آن جذب شده‌اند.<sup>[۴۳]</sup>

بخش دومی از آلان‌ها به کوهستان‌های قفقاز عقب نشستند، و از شر دسته‌های تازش‌گر به دره‌های مرتفع نواحی دورافتاده پناه بردند - دره‌هایی در ارتفاعات که علفزارهای مطلوب مغولان را نداشتند به دل مغولان ننشستند. فرزندان همین آلان‌ها تا امروز در مقام آس‌ها یا اُستی‌های قفقاز مرکزی بقا یافته‌اند، بازماندگانی بسیار کاهش‌یافته، از تبار آن ایلیات‌های آریایی هراس‌انگیزی که زمانی در سرتاسر اوراسیا پراکنده و در سیلان بودند.

دسته‌ی سوم از آلان‌ها شامل آن آلان‌هایی است که به مغولان اعلام وفاداری کردند و به کارزارشان ملحق شدند. مهم‌ترین این آلان‌ها دودمان‌هایی‌اند که در منابع چینی به نام‌های هانگ‌هوسی و یه‌لیه بادوئر<sup>۱</sup> ازشان یاد شده و به دوره‌ی اکتای خان<sup>۲</sup> از ۱۲۲۹ تا ۱۲۴۱ مربوط می‌شود؛ دیگر دودمان‌های آلانی طی حکمرانی منگو قان<sup>۳</sup> از ۱۲۵۱ تا ۱۲۵۹ تسلیم شدند. اربابان مغول به این آلان‌ها عنوان «آسود»<sup>۴</sup> داده بودند، که بار دیگر نام ایلیاتی‌شان یعنی «آس» را یادآور می‌شود که با پسوند مغولی جمع‌ساز «-سود» [ud-] ترکیب شده است. (متون چینی از آن‌ها با عنوان «آسو» یاد کرده است.) مغولان، که ارزش آلان‌ها به عنوان چابک‌سواران ماهر را دریافته بودند، شمار بسیار زیادی از آنان را به مغولستان بردند، و آلان‌ها در آن دیار تا سده‌ی بعد به خدمت دودمان یوان درآمدند. برخی نظامیان آلانی منصب‌های بلندمرتبه در دستگاه اجرایی مغولان در چین به دست آوردند، از جمله منصبی با عنوان «نگهبان امپراتوری» و بعدتر مقام «مدیریت امور نظامی».

قوبلای قان<sup>۵</sup> در ۱۲۷۱ میلادی مقامی با عنوان «گماشته‌ی قهرمانان آسی» (Asud baghatur darughachi) تشکیل داد و اندکی بعد یک دسته از نگهبانان جنگاور آلانی با ۳۰۰۰ سرباز را سامان داد که در چینی از آن به نام آسو ژنگ‌جون<sup>۶</sup> یاد شده و همراه با آن یک دسته‌ی نگاهبانی امپراتوری متشکل از ۷۰۰ آسود را نیز شکل داد. این سربازان آلانی نقشی مهم در شکست خوردن چین از قوبلای قان در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۶۰ تا ۱۲۹۴ میلادی ایفا کردند. تا ۱۳۰۹، تحت حکمرانی جیاتو قان، تعداد آلان‌ها ده برابر شد و به ۳۰۰۰۰ تن رسید. نیروهای آسود به دو بال «چپ» و «راست» تقسیم شدند. وقایع‌نامه‌های سلسله‌ی یوان<sup>۷</sup> شرح‌حال‌های رویدادنگارانه‌ی چند خانواده‌ی مهم آلانی باشنده‌ی چین را ثبت کرده است، از جمله دودمان‌های آئرسیلان [ارسلان؟]، آتاچی [آتشی؟]<sup>۸</sup> و دیگرها.

هرچند به نظر می‌رسد که آلان‌های در خدمت مغولان در ترک راه‌ورسم بربری خود شتاب به خرج ندادند. گزارش شده که جنگاور پراوازه‌ی آسود [آسی / آلانی] یه‌لیه بادئر چنگ در زبان ببری زد، و بعد آن را کشت. امپراتور در پاداش این کار بزرگ، پنجاه اونس طلا و فرماندهی «یک لشکر آسود» را به وی بخشید. مارکو پولوی جهانگرد نیز از حادثه‌ای یاد کرده است: وقتی دسته‌ای از آلان‌ها از سوی قوبلای قان برای آرام کردن ناآرامی‌های شهری گسیل شدند، «[آلان‌ها] در آن شهر شرابی نیکو یافتند. پس نوشیدند تا مست شدند، و درازکش فروفتاده و جو خوکان خسیبیدند. فرارسیدن شب همانا و ریختن جمله اهل شهر بر سر ایشان و به هلاکت آوردن‌شان همان، چنان‌که حتی از ایشان گریختن نتوانست.»<sup>[۴۴]</sup>

<sup>۱</sup> Hanghusi and Yelie Baduer

<sup>۲</sup> Ögödei Khan; اوگتای قان سومین پسر چنگیز

<sup>۳</sup> Mönke Khan

<sup>۴</sup> Asud

<sup>۵</sup> Kublai Khan

<sup>۶</sup> Asu Zhengjun

<sup>۷</sup> Yuan

<sup>۸</sup> Aersilan, Atachi

آلان‌های کوچانده‌شده به مغولستان، که در ظاهر مسیحیان ارتدکس بودند، سرانجام توسط مبلغ فرانسیسکن، جیوانی دی‌مونتته‌گروینو<sup>۱</sup>، به کاتولیسیم رومی گرویدند، و او همان کسی بود که به سال ۱۲۹۹ میلادی کلیسای در مرکز ولایت مغولان، در خان‌بالیغ<sup>۲</sup>، برپا کرد. پس از مرگ مونتته‌گروینو در ۱۳۰۸ آلان‌های نوکاتولیک بدون راهنمای معنوی ماندند، تا اینکه عاقبت در ۱۳۳۶ جیاتو قآن<sup>۳</sup> رقعته‌ای به پاپ بنوآی دوازدهم<sup>۴</sup> در آوینیون نوشت و تقاضای جانشینی برای آن کشیش متوفی کرد، «جانشینی برای ما و برای خدمتگزاران وفادار ما، آلان‌ها.» فرستاده‌ی پاپ، جیوانی دی‌ماری‌نولی<sup>۵</sup>، در ۱۳۴۲ میلادی به خان‌بالیغ رسید. در گزارشی که او برای پاپ بنوآ ارسال کرد چنین نوشته شده که در اصل این آلان‌ها هستند که امپراتوری مغول را هدایت می‌کنند، و او آلان‌ها را «بزرگ‌ترین و شریف‌ترین مردمان جهان، زیاروترین و دلیرترین مردمان» خوانده و افزوده که «به‌لطف آلان‌هاست که تاتارها توانسته‌اند امپراتوری شرق را فتح نمایند و بدون ایشان مغولان نمی‌توانستند حتی یک پیروزی شکوهمند کسب کنند.»<sup>[۴۵]</sup>

در سرتاسر دوره‌ی یوان و تا پایانش در ۱۳۶۸ میلادی، جنگجویان آلانی بازبگران اصلی آن دیار بودند، و در آن سال آلان‌ها واپسین امپراتور مغولی چین را که طغون تیمور<sup>۶</sup> نام داشت طی تبعیدش در بازگشت به مغولستان همراهی کردند. پس از برافتادن دودمان یوان، پیکارجویان آسود در ناحیه‌ی یونگ‌شی‌یه‌بو<sup>۷</sup> در داخل خاک مغولستان مستقر شدند. چند دهه بعد، تحت فرماندهی سرکرده‌شان، آروک‌تی<sup>۸</sup>، نقشی مهم و قطعی در به‌قدرت‌رسیدن اویرات محمود<sup>۹</sup> به‌عنوان سرکرده‌ی اتحادیه‌ی مغولان داشتند که بار دیگر امپراتوری مغول را برکشید.

سپس‌تر در سده‌ی پانزدهم میلادی، رویدادنامه‌ی بزرگ زرد آسودها را در کنار تومین‌ها<sup>۱۰</sup> یا سپاهیان اُردُس و تومید<sup>۱۱</sup>، بخشی از «بال راست» نام برده است، و این به پیروی از سازماندهی دوباره‌ی قبایل مغول تحت حکمرانی دیان‌خان<sup>۱۲</sup> (حکمرانی: ۱۴۸۲-۱۵۳۲) بوده است. در ۱۵۱۰ میلادی همین آسودها در شورش شرکت کردند که توسط دیان‌خان سرکوب شد؛ این رویداد فرجام قدرت سیاسی آسودها در مغولستان را رقم زد.

امروزه بازماندگان دودمان‌های گوناگون آسود - که گرچه اینک پاک مغولی شده‌اند لیک کماکان یک گروه قومیتی مجزا به شمار می‌روند - را می‌توان در استان دوندگو<sup>۱۳</sup>ی در جنوب اولان‌باتور، در ناحیه‌ی امنوگوی<sup>۱۴</sup> در مغولستان غربی، و در ناحیه‌ی چینی آر‌هرقین<sup>۱۵</sup> در شمال شرق پی‌جینگ<sup>۱۶</sup> پیدا کرد.<sup>[۴۶]</sup> آن‌ها میراث پاینده‌ی کوچندگان-جنگجویان آریایی هستند و نقشی شگفت در تاریخ مناسبات دور و دراز چین با مردمان پهن‌دشت‌های اوراسیا بازی کرده‌اند.

آیا «دولت» آلانی وجود داشت؟

<sup>۱</sup> Giovanni di Montecorvino

<sup>۲</sup> Khanbaliq

<sup>۳</sup> Jayatu Khan

<sup>۴</sup> Pope Benoit XII

<sup>۵</sup> Giovanni de' Marignolli

<sup>۶</sup> Toghon Temür

<sup>۷</sup> Yōngshiyebü

<sup>۸</sup> Aruqtaï; با واریانس‌های دیگری چون آلوطای و آروق‌تای نیز آمده است

<sup>۹</sup> Oirat Mahamu

<sup>۱۰</sup> Tumens; بسنجید با تومان/امیرتومان در متون فارسی پسامغولی

<sup>۱۱</sup> Ordos and Tümed

<sup>۱۲</sup> Dayan Khan

<sup>۱۳</sup> Dundgovi

<sup>۱۴</sup> Öömnögovi,

<sup>۱۵</sup> Ar Horqin; هرچین / هرچین؟

<sup>۱۶</sup> Beijing

«برافتادن» آلتیا معمولاً به ترکنازی‌های مغولان نسبت داده می‌شود که در ۱۲۲۲ آغاز شد، و تیر خلاص آلتیا را یک‌سده‌ونیم بعد تیمور زد. در واقع، «زوال» آلتیان حتا پیش از سربرآوردن مغولان به جریان افتاده بود.<sup>[۴۷]</sup> لیک این «آلتیا» واقعا چه بود، و به هر روی چه بود آنچه ویران شد یا از بین رفت؟ غیاب سنت نوشتاری بومی به معنای آن است که بازسازی تاریخ آن ضرورتاً باید بر مبنای حدس و گمان‌ها و فرضیات و شاید خیال خام - بازسازی شود، چه برای بازسازی تاریخش شواهد غیرمبهم کمی وجود دارد. پژوهشگر اهل کاتالان، آگوستی آلمتی، که دوازده سال تمام، وظیفه‌ی به‌یادماندنِ گردآوری همه‌ی منابع مکتوب شناخته‌شده درباره‌ی آلتیان را بر عهده گرفت، تا آن‌جا پیش می‌رود که اظهار می‌دارد «نوشتن تاریخ آلتیان وظیفه‌ای است و رای ظرفیت هر پژوهشگری که سودای دست‌وپنجه نرم کردن با این موضوع به‌طور عینی را دارد.»<sup>[۴۸]</sup>

توصیف آلتیان به‌عنوان یک «دولت»، تصویری کمابیش رمانتیک است<sup>[۴۹]</sup>، زیرا آلتیان‌ها دارای سامانه‌ی رسمی اندکی بودند، و حتا کمتر از آن «تمدن»، خاصه با در نظر گرفتن این واقعیت که به جز افسانه‌های شفاهی نرت‌ها تقریباً هیچ اثر یادمانی مشخص یا میراث فرهنگی ماندگاری از ایشان برجای نمانده است. سهم اصلی آلتیان در تاریخ جهان، وجود جنگاوران آلتی بود (که این مسئله در مورد مبارزان آستیبایی امروزی نیز قابل مشاهده است). همان‌طور که داستان‌های نرت نشان می‌دهند و بزرگ می‌دارند، کاروبار اصلی بیشتر مردان آلتی در همه‌ی دوران‌های تاریخ‌شان پیکار و نبرد بوده است، خواه به نیابت از دودمان‌شان یا در قامت جنگجویان اجیرشده. در میان آلتیان وفاداری بسیار ارزشمند شمرده می‌شد، لیک و رای توافقی‌های شفاهی زودگذر بین سران دودمان این وفاداری به و رای حلقه‌ی خانوادگی و دوستانه نمی‌رفت. وقتی آلتیان در بیرون مرزهای‌شان در کار تاخت‌وتاز نبودند، به‌سادگی به جان همدیگر می‌افتادند. چنان‌که یک راهب مجارستانی اوایل سده‌ی سیزدهم میلادی روایت می‌کند، «به اندازه‌ی شمارِ سرکردگان است شمارِ روستاها، و هیچ سرکرده‌ای تابع سرکرده‌ی دیگر نبود. پس ستیز سرکرده علیه سرکرده، ستیز روستا علیه روستا، همیشگی باشد... کشتن در میان ایشان امری چندان مهم شمرده نمی‌شود.»<sup>[۵۰]</sup> گزارش‌های مسافران شش سده‌ی بعد هم این موقعیت را چندان متفاوت توصیف نمی‌کنند.

رابطه‌ی طبیعی میان دودمان‌های آلتیان - و نیز میان سَرَم‌ها و سکایی‌های پیش از ایشان - رابطه‌ای مبتنی بر استقلال و اتکا بر خود بود، و این رویکرد چنددستگی و اختلاف را ایجاد می‌کرد. از این رو می‌توان اتحادهایی که آلتیان در طول تاریخ مابین خودشان یا با بیگانگان بر پا می‌کردند را به‌منزله‌ی انحراف از وضعیت قراردادی در نظر گرفت، حتا وقتی آلتیان تا چند نسل آن اتحادها را حفظ می‌کردند. آن پیوندهای دودمانی اغلب یا از سر ضرورت بودند یا از روی بهره‌گیری از فرصتی تاریخی، که این یعنی پیشینه‌سازی بخت دودمانی منفرد برای بقایافتن رویاروی دشمنی فرادست یا میدان‌دادن به اهداف مادی چون تاخت‌وتازی بیروزمندانه برای غارتگری. این موقعیت توضیح می‌دهد که چرا آن‌ها اغلب در قامت جنگاوران اجیرشده در میدانی واحد برای هر دو طرف متخاصم نبرد می‌کردند، نیز توضیح می‌دهد که چرا وقتی خبری از تهدیدهای خارجی نبود آن‌ها مدام به همدیگر حمله می‌بردند.

اگر آلتیان را در زمره‌ی دولت‌های «مسیحی» قرون وسطایی اروپای شرقی محسوب کنیم، آنگاه چند خلاف‌آمد یا ناهنجاری را باید توضیح دهیم. چرا آلتیان برخلاف بلغارها، صرب‌ها، و روس‌های کیفی، و حتا همسایگان نزدیک‌شان در گرجستان و ارمنستان، یک زبان دینی نوشتاری بومی را سروسامان ندادند؟ و اگر دولتی داشته‌اند، پس چگونه باید غیاب آشکار هرگونه نهاد آشنای دولتی را در میان اینان توضیح داد؟ لاتام‌اسپرینکل استدلال می‌کند که:

حاکمان آلتیا تکنولوژی‌های شناخته‌شده‌ی دولت را به اختیار خود درنیاروند زیرا آن‌ها روش بدیلی برای حکمرانی یافتند، روشی که نه به تکنیک‌های اجرایی دولتی، بل بر دسترس‌ی نمادین‌شان به قدرت دستگاه بیزانسی اتکا داشت. این دسترس‌ی آن‌ها را در موضع برتر در مناقشات و مذاکرات شفاهی رسمیت‌داری قرار می‌داد که ویژگی بلندمدت حیات سیاسی قفقاز شمالی بوده‌اند. متعاقباً، آلتیان توانستند نوعی «کشش گرانشی» را نه به سلسله‌مراتب‌های اجتماعی قفقازی، بل به دولت‌ها و امپراتوری‌هایی بسیار دور از زادبوم کوهستانی‌شان، اعمال کنند.<sup>[۵۱]</sup>

به دیگر گپ، مهمترین نفعی که سرکردگان آلتی از مناسبات‌شان با دستگاه بیزانسی می‌بردند ایجاد ظرفیتی بود برای تضمین و تداوم سطحی از تقدم‌داشتن درون اتحادیه‌ای پراکنده - و احتمالاً اغلب چندقومیتی - از دودمان‌ها و ایلات و قبایل، و اینهمه به دنبال سنت چند سده‌ای اتحادیه‌ای

برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی این اثر بنگرید به «اینک نارت‌مردمان!» در بخش «زمین‌تاریخ» همین وب‌سایت; oral legends of the Narts



مبتنی بر فرصت‌سازی در میان بازیگران عمدتاً مستقل صورت می‌گرفت. آیا استحکاماتی که ظاهراً برای محافظت از برخی سکونتگاه‌ها در قلمروی آلان‌ها ساخته شده بودند از خلال نوعی نوآوری دولتی بنا شدند، یا صرفاً کوشش‌های محلی بودند؟ و آیا به دست قومی از آلان‌ها بنا شدند یا به دست مردمان دیگری که بومی همان ناحیه بودند؟ کلیساهایی واقع در آلانیا دقیقاً به چه کسانی خدمات ارائه می‌کردند، خاصه نظر به اینکه آن کلیساها دارای سبک بیزانسی بودند و تنها عناصر بومی محدودی داشتند و ضمناً اینکه هیچ مدرکی از وعظ به زبان محلی پیدا نشده است؟ آیا رهبری آلانیا دارای یک نظام مالیاتی سامان‌مند بود، یا صرفاً به این اتکا داشت که باج و خراج بگیرد، و میزان بیگاری را مطابق با مناسبات همواره‌متغیر قدرت میان دودمان‌ها و ایللیت‌های متفاوت افزایش دهد؟

سرانجام، با در نظر گرفتن محیط فرهنگی یقیناً درآمیخته‌ی قفقاز شمالی در سده‌های میانی [قرون وسطا]، رابطه‌ی قوم آلانی با افزایش فعالیت‌های کشاورزی و دادوستد راه دور در سرزمین‌های تحت تملک ایشان چه بود؟ آیا آلان‌ها بازیگران اصلی در این پیشرفت‌ها بودند - به عبارتی، آیا شمار قابل توجهی از آلان‌ها سبک زیست کوچنده‌شان را به خاطر نوعی از استقرار یکجانشینانه کنار گذاشتند که نیاکان‌شان همواره از آن [یکجانشینی] ننگ و شرم داشتند - یا آیا نقش‌شان در استیلای نظامی صرفاً آن‌ها را قادر ساخت تا از کوشش‌های کشاورزان و بازرگانان سود برند که از قومیت‌های گوناگون دیگری بودند و دیرزمانی در آن نواحی بودوباش داشتند؟

در غیاب کامل اسناد مکتوب از خود آلان‌ها، یا حتی توصیف مفصل و باجزئیات درباره‌ی آلان‌ها از سوی آن‌ها که نسبت به خط‌مشی آلان‌ها بیگانه بودند، تعیین اینکه ساماندهی آلان‌ها را تا چه حد بتوان یک «دولت» انگاشت محال است، و این چیزی است که به زبان لاتام‌اسپرنکل، می‌توان «بی‌تفاوتی عمیق بیشتر منابع متنی خارجی نسبت به امور داخلی قلمروی آلانی» نامید.<sup>[۵۲]</sup> به احتمال زیاد، واقعیت‌های سیاسی دوره‌ی قرون وسطای تاریخ آلانیا از بسیاری جهات شبیه به همان وضعیتی بود که میان سَر‌ها در دوران باستان وجود داشت و نیز شبیه به آنچه در میان مردمان آسی پیش از ادغام‌شدن‌شان در روسیه در روزگار کنونی برقرار بود.

### برج‌ها، گورها، و دژهای صخره‌ای: بقایای فراموش‌نشده‌ی گذشته‌ی خشونت‌بار اُستیا



طی سده‌ها و شاید هزاره‌ها مردمان بلندی‌های قفقاز توانستند برج‌ها یا ارگ‌های سنگی بسازند که در زمان حمله‌ی متجاوزان پناه و مأمن‌شان باشند. این برج‌ها را در زبان آسی گَنجْ و به روسی بَشْنیا می‌خوانند و عموماً چهار اشکوبه و بلندبالا با پنجره‌ای کوچک برای دیده‌بانی و تیراندازی به سوی دشمنان متجاوز هستند (نک. تصویر زیر). هر خانواده برجی از آن خویش داشت: آن‌ها دام‌های‌شان را در طبقه هم‌کف جای می‌دادند و خود در طبقات بالاتر زندگی می‌کردند و دسترسی طبقات به همدیگر به‌وسیله‌ی نردبان‌هایی چوبی میسر می‌شد که از طریق درهای تله در کف هر طبقه به ساکنان مجال آمدوشد می‌دادند.

تصویر سه: روستای گالیات، ناحیه‌ی دیگور، اُستیا شمالی.

<sup>۱</sup> gænækh

<sup>۲</sup> bashnya

این ساختارهای معماری برای دفاع بسیار کارآمد بودند و بقای مردمان کوهستانی را برای صدها سال تضمین کرده بودند، تا اینکه سده‌ی نوزدهم گروهان نظامی روسی توپ‌های جنگی خود را به آن دیار بردند و با شلیک توپ این بناهای تاریخی زیبا را نابود کردند. می‌توان نتایج این ویرانگری‌ها را در سرتاسر قفقاز مرکزی مشاهده کرد؛ دامنه‌های تپه‌هایی که این‌جا و آن‌جا‌شان انبوهی از بقایای فروریخته‌ای دیده می‌شوند که زمانی بناهایی شکوهمند بودند. تنها چندی از این بناها توسط برخی خانواده‌ها مرمت شدند که می‌توانستند از پس هزینه‌های این کار برآیند، و همین به بازدیدکنندگان مجال می‌دهد تا نمونه‌هایی از آن بناها را به‌طور کامل و دست‌نخورده ببینند. برج‌هایی از این دست در میان دیگر مردمان قفقازی چون اینگوش‌ها و سوان‌ها<sup>۱</sup> نیز یافت می‌شوند، و خصایص هر بنا اندکی با بنای ناحیه‌ی دیگر تفاوت دارد.

اُستیای شمالی به‌طور ویژه از لحاظ فرم مشخصاً قفقازی معماری تدفینی نیز غنی است، معماری‌ای متشکل از سنگ قبرهای مستقر در بالای سطح زمین که به شکل کندو ساخته شده‌اند. بیشترین تمرکز این ساختارها گورستان درگوس<sup>۲</sup> است، روستایی واقع در بلندی‌ها در نیمه‌راه میان تنگه‌ی فیاغدن و تنگه‌ی کارمادن<sup>۳</sup> در جنوب‌غرب ولادی‌کوکاز<sup>۴</sup>، اما بناهایی از این دست را می‌توان در سراسر این ناحیه هم یافت (نک. تصویر زیر). این بناها معمولاً در برابر منازل زندگان ساخته شده‌اند، و در آن‌ها استخوان‌های مردگان را در مقابل پنجره‌ای باز قرار داده‌اند طوری که می‌توان آن‌ها را دید و این‌گونه مردگان در حیات زندگان «مشارکت» می‌کنند.



تصویر چهار: گورستان درگوس، اُستیای شمالی.

شاید تاثیرگذارترین بناهای یادمانی و معماری دوره‌ی دوران قرون وسطی اُستیا آن قلعه‌های سنگی باشند که مستقیماً در سویی‌هایی از صخره‌ها ساخته شده‌اند. دسترس‌پذیرترین این قلعه‌ها در دیوگیس<sup>۵</sup> بر سر راه فیاغدن است. این بنا از بزرگراه هم دیده می‌شود، و با این حال از دست دادن فرصت تماشایش به‌سادگی ممکن است زیرا بخش سنگ‌کاری‌شده‌اش به‌طرزی عالی با صخره‌ی عمودی مقابلش درآمیخته، و در واقع بخش سنگ‌کاری‌شده [دست‌ساز] به‌طرزی اعجاز‌آمیز با صخره پیوند یافته است. قلعه‌ی دیگری از این دست را می‌توان با پیاده‌روی کوتاهی به آب‌کنده اورس‌دن<sup>۶</sup> در تنگه‌ی آلاگیر دید، و قلعه‌های دیگری هم به‌صورت درهم‌شکسته و فروپاشیده در سرتاسر این ناحیه وجود دارند. این بقایای باستان‌شناختی گذشته‌ی اُستیا زمانه‌ی نه‌چندان دور و دراز سخت و دشواری را به یاد می‌آورد، زمانه‌ی انزوا، و ناامنی، که حرف‌های زیادی درباره‌ی ویژگی‌های مردمانی راسخ و سرکش دارد که طی سده‌ها در محیطی سخت و متخاصم بقا یافته‌اند.

#### یادداشت‌ها

<sup>۱</sup> the Ingush and the Svan

<sup>۲</sup> Dargavs

<sup>۳</sup> Fiagdon and Karmadon

<sup>۴</sup> Vladikavkaz

<sup>۵</sup> Dzivgis؟ (تلفظ درست این مورد و چندی دیگر از نام‌جاها را طی جستجوهایم نیافته‌ام؛ امیدوارم در این موارد اشتباه بزرگی نکرده باشم) Dzivgis

<sup>۶</sup> Urndon

- [1] Herodotus, *Histories*, IV, 11–17.
- [2] Pseudo-Scylax, *Periplus*, 7.
- [3] Hippocrates, *On Airs, Waters and Places*, XVII.
- [4] Hippocrates, *On Airs, Waters and Places*, XVII.
- [5] Tadeusz Sulimirski, *The Sarmatians*, London, 1970, p. 37–8.
- [6] Istvánovits and Kulcsár, *Sarmatians—History and Archaeology of a Forgotten People*, p. 102.
- [7] Ptolemy, *Geography*, III, 6.
- [8] Ammianus Marcellinus, *Res Gestae*, XXXI, 2/12.
- [9] Gad Rausing, *The Bow: Some Notes on Its Origin and Development*, Lund, 1977, pp. 78–9, 123.
- [10] Kouznetsov and Lebedynsky, *Les Alains*, p. 37.
- [11] Sulimirski, *The Sarmatians*, p. 123.
- [12] Ammianus Marcellinus, *Res Gestae*, XXXI, 2/13.
- [13] Littleton and Malcor, *From Scythia to Camelot*.
- [14] Kouznetsov and Lebedynsky, *Les Alains*, p. 108.
- [15] B.S. Bachrach, *A History of the Alans in the West from Their First Appearance in the Sources of Classical Antiquity through the Early Middle Ages*, Minneapolis, 1973.
- [16] Agustí Alemany, “La Problemática de las fuentes sobre la presencia Alana en las Galias,” *Gallia e Hispania en el contexto de la presencia “germánica”* (ss.V–VII), J. Lopex Quiroga et al., Oxford, 2006, pp. 33–4.
- [17] Lucan, *Pharsalia*, VIII, 222.
- [18] Kouznetsov and Lebedynsky, *Les Alains*, p. 34.
- [19] Tacitus, *Annals*, VI, 33.
- [20] Flavius Josephus, *Jewish Antiquities*, XVIII, 97.
- [21] Velikaia et al., *Istoriia Osetii*, p. 102.
- [22] T.A. Gabuev and V.Iu. Malashev, *Pamiatniki rannykh alan ysentral’nykh raionov Severnogo Kavkaza IV–X vv.*, Moscow, 2009, pp. 7–8.
- [23] Bagrat Tekhov, *Arkheologi iuzhnoi chast’ Osetii*, Vladikavkaz, 2006.
- [24] Kouznetsov and Lebedynsky, *Les Alains*, p. 123.
- [25] Tabari, *Chronicle of Prophets and Kings*, VI, 21/2.
- [26] Constantine Porphyrogenetos, *On the Administration of the Empire*, X.
- [27] Kouznetsov and Lebedynsky, *Les Alains*, pp. 170–172.
- [28] John Latham Sprinkle, “Political Authority in North Caucasian Alania 800–1300,” unpublished Ph.D. dissertation, School of Oriental and African Studies, 2018, p. 90.
- [29] V.A. Kuznetsov, *Nizhnii Arkhyz v “X–XII” vekakh: k istorii srednevekovykh gorodov Severnogo Kavkaza*, Stavropol, 1993, p. 225.
- [30] Yāqūt b. ‘Abdullah al-Rūmī al-Hamawī, *Dictionnaire géographique, historique et littéraire de la Perse et des contrées adjacentes*, extrait du Mo’djem el-Bouldan de Yaqout, et complété à l’aide de documents Arabes et Persans pour la plupart inédits, Charles Adrien Casimir Barbier de Meynard (ed.), Paris, 1871, pp. 51–3.
- [31] ‘Alī ibn al-Ḥusayn al-Mas‘ūdī, *The Meadows of Gold: The Abbasids*, Paul Lunde and Caroline Stone (trs.), London, 1989, p. 173.
- [32] Latham Sprinkle, “Political Authority in North Caucasian Alania,” pp. 276–7.
- [33] Kouznetsov and Lebedynsky, *Les Alains*, p. 210.
- [34] John Latham-Sprinkle, “The Alan Capital \*Magas: A Preliminary Identification of Its Location,” *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 37/182 (2005).

- [۳۵] Alexander Lubotsky, *Alanic Marginal Notes in a Greek Liturgical Manuscript*, Vienna, 2015.
- [۳۶] Lubotsky, *Alanic Marginal Notes*, p. ۵۰.
- [۳۷] Ladislav Zgusta, *The Old Ossetic Inscription from the River Zelenčuk*, Vienna, ۱۹۸۷.
- [۳۸] Quoted in Kouznetsov and Lebedynsky, *Les Alains*, pp. 224–5.
- [۳۹] Agusti Alemany, *Sources on the Alans: A Critical Compilation*, Leiden, 2000, pp. 238–9.
- [۴۰] Peter Jackson and David Morgan (eds), *The Mission of Friar William of Rubruck: His Journey to the Great Khan Mongke*, London, 1990, p. 102.
- [۴۱] T.K. Salbiev, “Freski Nuzalsogo khrama kak pamyatnik vzaimodeistviia dvukh dvukhovnykh traditsii” (Frescoes of the Nuzhal Church as a Monument of Interaction of Two Spiritual Traditions), *Izvestiia soigsi* 28/67 (2018): p. 6.
- [۴۲] J. Nemeth, *Eine Wortliste der Jassen, der ungarlandischen Alanen*, Berlin, 1959.
- [۴۳] H. Sköld, *Die ossetischen Lehnwörter im Ungarischen*, *Lunds Universitets Arsskrift* 20, Lund, 1925.
- [۴۴] Marco Polo, *Travels*, II, 66.
- [۴۵] Giovanni de’ Marignolli, in *Cathay and the Way Thither*, Henry Yule (ed.), London, 1866, p. 316.
- [۴۶] پس از آن که در جولای ۲۰۱۸ در مغولستان درس گفتاری درباره‌ی آسودها ارائه کردم یکی از مخاطبان لبخندزنان و غرورآمیز به سمت من آمد، و به سینه‌اش زد و گفت: «من یک آسود هستم!»

[۴۷] Latham Sprinkle, “Political Authority in North Caucasian Alania,” pp. 275–88

[۴۸] Alemany, *Sources on the Alans*, p. xviii.

[۴۹] همانطور که لاتام‌اسپرنیکل به درستی مشاهده کرده‌اند، «آلانی‌ها به معنای درست کلمه یک دولت نبود، بل در عوض سامانه‌ای پیچیده و غیردولتی بود برخوردار از یک واحد سیاسی متکثر. در این نوع از سازماندهی، سلسله‌مراتب‌های اجتماعی شبه‌خودآئین، همچون کلیسا، دودمان‌ها، و سامانه‌های شهری، می‌توانستند فعالیت‌هایشان را بدون از دست دادن خودآئینی با همدیگر هماهنگ کنند» (لاتام‌اسپرنیکل، «اقتدار سیاسی در آلانیای قفقاز شمالی»، ص. ۳).

[۵۰] Quoted in Kouznetsov and Lebedynsky, *Les Alains*, p. 188.

[۵۱] Latham Sprinkle, “Political Authority in North Caucasian Alania,” p. 11.

[۵۲] Latham Sprinkle, “Political Authority in North Caucasian Alania,” p. 47.

منبع:

Richard Foltz, *The Ossetes: Modern-Day Scythians of the Caucasus*, I.B. Tauris; Bloomsbury Publishing Plc; 2022, ۳۵–۵۸.



تصاویر افزوده: ۱/ جلد؛ نقش چابک‌سوار سرمتی بر یک پلاک؛ سده‌ی ۲–۳ پیش از میلاد، ارمنستان. ۲/ جلد؛ نقشه‌ی قلمروزدایی آلان‌ها از غرب کاسپین به دل اروپا. ۳/ تصویر انتها؛ آویز چرخ‌شکل آلانی، سده‌ی ۷–۹ میلادی، متروپلیتن.



fold-era.com